[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] روز [illegible]

[illegible] آمد [illegible]

[illegible] شد و [illegible]

[illegible] روی [illegible]

[illegible] بر [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس فراوان و ثنا بی‌حد مر حکیمی را که بحکم خویش بنای عالم را بیک دم و دل پاک [illegible]
خاک نشینان و وحشت نشینان را پایان ساخت و رازی که مقام قدم خود آدمی را از جمیع خلایق
برتر گردانید و کرامت نفرمود از اطلاع و ادراک حکیمی که علت دل را با اوامر او
است کافی [illegible] که رحمت [illegible] است و گل را با مرهم شفا است [illegible] و دوا
بسیار و حکمت شفا بر ان اشخاص بمارا [illegible] که فرزندان آدم را در [illegible]
واسطه حقایق اشیای کلی است حبیبی که حکیم صادق بمطالب دوا حکیم
است و برهانی [illegible] حکیم صادق امید [illegible] که از ان بهر درد شفا او
بر ان و الصحابه که مزاج [illegible] طبایع اضداد [illegible] عالم کرد و [illegible]
رضی الله عنهم اما بعد [illegible] خادم اهل طب [illegible] ابن حسن حکیم [illegible]
[illegible] و جعل غداه احسن من امسه که حصل [illegible]
ربا یا از زمان [illegible] که خلاصه ایام [illegible] است تحصیل علم
ابدان که مقدم علم ادیان است در خدمت [illegible] استادان نامدار
مشغول [illegible] و در مطالعه [illegible] صرف نمود و در مدت [illegible]
[illegible] اشیا و [illegible] وقوف یافت و انواع تجربه [illegible] از کثرت
ممارست [illegible] که [illegible] و [illegible] باب [illegible]

قدرتی [illegible]

و اینکه در کتاب [illegible] تصنیف یافته هر جا که مذکور بود و اسما [illegible] نموده اند
آنچه [illegible] جامع و [illegible] واقع ترتیب [illegible] در [illegible]
[illegible] و بعد از [illegible] کامل و [illegible] در [illegible] این [illegible]
در [illegible] بود و [illegible] فصل [illegible]
بر [illegible] فصل [illegible] خلاصه [illegible] [illegible]

فصول کتاب اینست

۳۰
در مرض [illegible]

۳۱
در مرض عشق

۳۲
در علاج [illegible]

۳۳
در علاجهای که از [illegible]
[illegible]

۳۴
در علت دیوانگی [illegible]
[illegible]

۳۵
در علت [illegible]
[illegible]

۳۶
در علاجهای [illegible]

۳۷
در علت [illegible]

۳۸
در علت [illegible]
[illegible]

۳۹
در علت ام [illegible]

۴۰
در علت دل

۴۱
در علت [illegible]

۴۲
در علت [illegible]
[illegible]

۴۳
در [illegible]

۴۴
در علت [illegible]

۴۵
در علت دل

[illegible]
در [illegible] سینه

[illegible]
در [illegible]
[illegible]

[illegible]
در [illegible]
[illegible]

۵۱
در [illegible]

[illegible]
در [illegible]
[illegible]

[illegible]
در [illegible]
[illegible]

۵۴
در [illegible]
[illegible]

۵۶
در علت [illegible]
[illegible]

۵۷
در [illegible]
[illegible]

۵۸
در علت [illegible]
[illegible]

[illegible]
در علت [illegible]
[illegible]

آمیخته خورده می‌شود جهت نفخ که برای نفخ که سودمند
و جمیع داروهای مسهل و مکتب انداز غذا با بلغم گرم ... و ...
... منضج مسهل از خشک ... [illegible] ...
زیاد ... شاید علوی ... و علاج بجای کسی که ...
آنکه ... مقدم بلغم رفته باشد ... مانند ... با ...
... بلغم ... بعد ... چنانکه ...
... شود ... دفع علت بلغم و نان ...
... و ... بلغم ... آرد ...
... باشد ... منضج مسهل ...
... سان ... در ...
... منضج مسهل استعمال ...
رفع ...
...
... دار ...
...
...
اسهال و تدبیر آن بعد ...
... مسهل ...
...
...

[illegible] نسبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نسبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نسبت [illegible]

[illegible]

[illegible] نسبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سنبات دنبه و رکت بت بطرف دهن یا گوش یا عینی تا هم
خون بر رود دفع کردد [illegible] سبه حصه لبنوت و [illegible]
[illegible] و [illegible] ال ایان حصه و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و با [illegible] و با دغن [illegible] بجو [illegible]
و با [illegible] با جلاب [illegible] کرده خوردن و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] کر [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] دفع کرد در میان جهار دا [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] درم [illegible]
و [illegible] درم [illegible] و [illegible] درم [illegible] و [illegible]
[illegible] و جهار [illegible] و [illegible] درم [illegible]
جلاب [illegible] و بعضی [illegible] ها مذکور با ان آمیخته و [illegible]
بدارند [illegible] حاجت [illegible] و [illegible]
و [illegible] [illegible] اول دفع آید [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] آید [illegible]
بکیرند از [illegible] کلی از [illegible] ان [illegible] و [illegible]
دا [illegible] کرده [illegible] کرده با [illegible] از [illegible] جهار دانکی [illegible]
[illegible] و مقداری [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] بوقت حاجت [illegible] و [illegible] ان [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] اسهال
دفع کرده و [illegible] ابی [illegible] و [illegible]

دار بو

و اگر به دفع نشود فاکر بالای [illegible] شیر مخلوط ساخته بالای ضماد کنند
و دفع کند و دارو [illegible] شکر [illegible] چهار دانگ [illegible]
[illegible] و روغن [illegible] بالای [illegible]
که خشک آمیخته [illegible] بالای [illegible] استعمال [illegible] سفیده [illegible]
و نافع [illegible] پنج [illegible] سفید [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] و روغن [illegible] آمیخته [illegible] یا ورق [illegible] بود [illegible]
[illegible] استعمال سخت [illegible] و [illegible] پنج [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
یا [illegible] دفع کند

ورم [illegible] دارو [illegible] آماس [illegible] سیل [illegible] و پنج [illegible]
[illegible] و سبحه [illegible] ضماد [illegible] سفید [illegible]
[illegible] کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دفع شود و اگر آماس [illegible] سبب [illegible] علاج
کنند و آماس [illegible] [illegible] کنند [illegible]
استعمال کنند [illegible] [illegible] پنج [illegible]
و پنج [illegible] سفید و [illegible] ضماد [illegible] گرفته
[illegible] آماس [illegible] کنند [illegible] آماس [illegible] دفع کند
علاج که برای دفع آماس [illegible] و [illegible] کنند [illegible]
[illegible] و [illegible] سل [illegible] [illegible] کرده

وصفه دل

و طلاء جهت کشندن این آماس که از جانب جراحت مختلط باشد و دفع کند
و طلاء دفع آماسی که از باد باشد و جهت آماس بادی ریاح آورد
و طلاء ... با دهن آس ... مقدار ... گرم ساخته طلا کنند
... جهت دفع آماس بلغمی ... را با انگبین ... کرده
... طلا کنند نفع دهد ... دفع آماس بلغمی ...
... را با ... ماء ... آب ... گرم ساخته طلا
کنند نافع بود ... جهت ... سفید و قشر ... صفا ...
و ... سفید ... درگم دکنار ... دارد ...
... بگیرند ... کرده بر ... طلا کنند ... سود ...
... مثل ... جای ... صاف کنند
جراحت ... بیخ ... و ... بیرون ...
... که ... صاف ... و ...
... بیخ ...
جمله ... بگیرند ... بیخ ...
کرده جهت صاف کردن جراحت ... کنند ...
... جراحت ... کنند ... فایده بخشد
... و ...
... کرده ... بر جراحت
... ...
... ... کرده

ستمبر

یعنی صحت بر هواست چاره کنند بر شود بدانکه این علم

علم جهانکه [illegible] دانسته اند [illegible] و [illegible] دست و [illegible]

[illegible] هر چه [illegible] در کار [illegible] فایده [illegible]

[illegible] بعد از [illegible]

[illegible] از [illegible] نزد جمهور [illegible] هشت نوع

[illegible] حدوث [illegible] علامت [illegible]

[illegible] شود [illegible] روشن [illegible]

[illegible] شود [illegible] پیدا [illegible] حدوث [illegible]

[illegible] شود [illegible] باشد [illegible]

[illegible] پیدا [illegible] حدوث [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] پیدا [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] حدوث [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] شود [illegible]

دو دل مریض بحران باشد که طبع غذا نخواهد و آب از دل حرارت خیزد و اگر کسی

را گرسنگی شدت شود و مستعد حرارت اگر کسی را بعد از طعام خوردن

چنان رنج تب آید و یا آن رنج تب از حادث شود که از حرارت خیزد و

آنچه از رطوبت باشد حادث شود و آن کس را رنج گرسنگی باشد

[illegible] مناسب مخصوص از دوائی [illegible] خوردن قد از زبان [illegible]

که از حادث [illegible] شود و تب [illegible] شود که از [illegible] زیاده [illegible]

گرسنگی کم کند چون [illegible] خاصه که [illegible] گرسنگی زیاده

گردد و تب زایل شود و وجوب [illegible] کرده از دوای [illegible]

و اگر [illegible] در [illegible] خود [illegible]

و عموم گرسنگی [illegible] نیز [illegible] بسیار [illegible]

و خواص [illegible] آید [illegible] کنند [illegible]

شد [illegible] آن مریض [illegible]

[illegible] کنند و [illegible] شود و [illegible] زیاده گردد [illegible]

و حال [illegible] و [illegible] مانند خواب [illegible]

[illegible] مریض [illegible] مانند [illegible]

[illegible] حادث کرده [illegible] طبیبان گفته اند [illegible]

[illegible] زیاده [illegible] مقدار مناسب [illegible]

[illegible] حادث [illegible] کنند و [illegible]

و [illegible] آن [illegible] طبیبان [illegible]

[illegible] شود و [illegible] کرده [illegible]

تمام [illegible]

علاج سکسکه

تا یکی ... حاصل آید [illegible] سکسکه [illegible] که از سبب باد حادث شود و گاه از
[illegible] و گاه از [illegible] یا از امتلا شده یا از خوف یا از زده کردن یا از
[illegible] یا از سبب [illegible] [illegible] یا [illegible] حادث
شود و [illegible] که [illegible] از سبب باد و [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] را [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] از باد [illegible] و [illegible]
[illegible] شود و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] از باد [illegible] [illegible] از سبب [illegible] یا از [illegible]
یا سبب [illegible] از [illegible] شود [illegible] کردن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible]
[illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لعاب [illegible]
[illegible] [illegible] گرفته [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible]

[illegible] خلط [illegible]

خواب [illegible] آن [illegible] تشنگی [illegible] آب [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] التهاب [illegible]

[illegible] تشنگی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خلط [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کاه بعضی مدتی خبر ویردیلر [illegible] شیخ [illegible] شهید [illegible] است [illegible]

[illegible] شهید [illegible] تعلیم [illegible] بورنی [illegible]

[illegible] اکر [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] اکر [illegible]

[illegible] شیخ زیاده [illegible] طعام [illegible]

[illegible] شهید [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شهید [illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] اکر [illegible]

[illegible] شهید [illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

از آنجمله [illegible] چنین کرده علاوه بر [illegible] و در [illegible] او انداز [illegible]
و [illegible] بیرون [illegible] و در [illegible] [illegible] و دیگر [illegible]
و [illegible] آن باشد علاوه [illegible] و در [illegible] [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

دفع کرده [illegible]
و [illegible] [illegible] بیاید
و [illegible] [illegible] چیزها
بالا [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] شد
[illegible]

چون شد از این [illegible] که [illegible] اندام [illegible] آید
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آب
چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
چون شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] شود
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] دفع کرده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] چون شد از این [illegible] [illegible]

و دیگر بجهت [illegible] باشد و شهد و شکر [illegible]
[illegible] با [illegible] باشد دفع گردد
[illegible] و مصطکی [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد دفع گردد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دفع گردد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تمامت

[illegible] و معمول [illegible]
[illegible]
[illegible] فی الحال [illegible]
[illegible]
[illegible] و معمول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فی الحال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و اگر عورت را بالمرض حادث شود ... بکنند ... کرد دفع گردد

رگی که ... زود علاج شود و از عضو دفع کرده و اگر از عضو پیدا شود و آن را زود

علاج کردن زود ... که از ... حادث شود و عضو را زود

علاج کردن ... که از غلبهٔ ... حادث شود و اگر ... کف ...

زیادت باشد ... عضو ... بپوشانند ... نمک ... بیسه

دفع شود ... زود و حرکت ... از گرمی

ماده کاو شود ... گوشت ... زیره ... دفع شود و اگر از

... و آبله ... زیره ... و آبله ... کند دفع شود

و اگر زن را وقت فرود آمدن شیر از پستان تب آید

علاج جلط معلوم کرده علاج کند ... که از پستان زخمی حادث

شود آن را به علاج ... دیگر علاجها کنند و ... طبیب

... از ... بپوشانند ... بغیر

از ... بپوشانند ... که ... برای دفع آن علاج

کنند ... و ... و ... تپهله

... بپوشانند ... آید دور کنند

... صندل ... و ...

... انداخته بپوشانند ... باید ...

... و ... و ...

و ... و ... و ...

انداخته ... که ... باید ...

تپهله

کرسنه

کنند و دوا [illegible] و مویز [illegible] و کتان [illegible] روغن [illegible]

پوست بیضه مرغ [illegible] فایده دهد [illegible] و [illegible]

و انار [illegible] و [illegible] روغن [illegible] پوست بیضه مرغ

[illegible] وقت [illegible] دفع کرد [illegible]

[illegible] پوست بیضه مرغ [illegible]

[illegible]

پوست [illegible] دفع شود [illegible]

[illegible]

[illegible] فایده [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible] دفع شود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خوردن [illegible] بلغم

[illegible] باشد [illegible]

دفع شود [illegible] اطفال

[illegible] دفع شود [illegible]

[illegible]

[illegible]

هر روز صفراوی العلل روز زیاده کنند مثل ششگان یا

پنجگان یا چهارگان یا هفتگان یا دوگان و ده گان [illegible]

زیاده گردد و هر روز نقصان کنند این تب باشد و دیگر

بلغم و [illegible] و آید [illegible] علامت بلغم را دفعه زرد [illegible]

و زرد [illegible] او را [illegible] با [illegible] بخور [illegible]

و [illegible] جوش و [illegible] و [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] کتان هر روز

سوخته و [illegible] جمله [illegible] فی الحال دفع شود

لوکل و [illegible] و [illegible] و [illegible] و اگر [illegible]

سوخته و [illegible] دفع شود [illegible]

و [illegible] تب [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible] و در آن [illegible] سوخته [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] گرفته

[illegible] باشد [illegible] اندام [illegible]

[illegible] و قت حاجت [illegible] اندام [illegible]

جمله [illegible] دفع شود با [illegible]

و [illegible] اندام و [illegible] اعضا [illegible]

آخر [illegible]

اعتدال را سبب بود دیگری چهار و فصل شود و این را [illegible]

[illegible] و از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] حمل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] حمل [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ساعت [illegible]

و [illegible] خط استوا با اعتدال آید حمل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خط استوا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دارد

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دارد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] شمالی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مریض را تشنگی دیر شود و ... بحرانی ... بسته و ... [illegible]

کرد و چون ... به ... شد آن تب ... کرده

چون تب ... بازده روز ... شد و ... باشد آن تب

که ... باشد ... و ... [illegible]

بیمی ... [illegible] ... از این تب ... بود

و ... از ... طعام ... و ... [illegible]

دیگر ... این دارو ... [illegible] ... باید ...

... [illegible] ... باد ... [illegible]

تب چون ... وقت ... [illegible] ... باشد

... از این خواب ... باز آید ... [illegible]

مریض ... و ... آن سخت و تشنگی ... [illegible]

... ماده ... [illegible] ... تب ...

و ... [illegible] ... بود ... [illegible]

چون ... از این تب ... بود فی الحال

... [illegible] ... و ... [illegible]

... [illegible] ... بیرون ... [illegible]

... [illegible] ... و ... [illegible]

... [illegible] ... که ... [illegible]

... [illegible] ... باب ... [illegible]

... [illegible] ... وقت ... [illegible] ...

چنانچه [illegible] روغن [illegible] اما دو و [illegible]

[illegible] بود [illegible] روغن [illegible]

[illegible] روغن [illegible]

روغن و معقد [illegible] باشد و معقد [illegible]

[illegible] آب [illegible] روغن [illegible]

[illegible] باید [illegible] روغن [illegible]

[illegible]

باید که در ان [illegible] روغن [illegible]

[illegible] باید که [illegible] روغن [illegible]

[illegible] باشد [illegible] روغن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روغن [illegible] شود [illegible]

[illegible] باید [illegible] شود و [illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible] روغن [illegible] شود [illegible]

باشد چون [illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible]

[illegible] شود [illegible]

آن

سخت آید به روغن گوشت [illegible] و برای [illegible] طعام محلول ساخته بکار

آید و مفید بود و اگر کلکبه [illegible] یا نمک [illegible] باشی

[illegible] کردن [illegible] آید و اگر کلک [illegible] شده باشد

و با [illegible] کرده و [illegible] و [illegible] باشد

کرده روغن [illegible] شده است و آن [illegible] شدن [illegible]

آید مفید بود و اگر روغن [illegible] زیاده [illegible]

بود و باشد [illegible] روغن [illegible] روغن سوخته [illegible]

و اگر [illegible] روغن سوخته با [illegible] آید باید که [illegible]

و باشد [illegible] که نفع روغن [illegible] یکسان کم گردد [illegible]

باشد [illegible] نفع روغن [illegible]

و [illegible] یکسان و نفع [illegible] بعد [illegible] کم افتد

[illegible] در حال [illegible] بعد زوال [illegible] که [illegible]

باشد [illegible] موافق [illegible] و [illegible]

[illegible] و جماع کردن [illegible] غسل بسیار کردن [illegible] زیاده [illegible]

موافق [illegible] باز دارند تا آنکه [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

بسیار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سوزد

سوخته و هفت عدد بلیلاو و چهار درم زیره [illegible]

خاکستر با جلد کشتی و سیماب صاف کرده و [illegible] کرده

و یک چهار [illegible] درم زرفته و در [illegible] سحق کرده

بجای [illegible] باد [illegible] مغز و آمیخته سحق کنند تا [illegible] است بود

[illegible] و از مرض [illegible] درم [illegible]

[illegible] و [illegible] کرده [illegible]

[illegible] برای [illegible]

[illegible] صحت [illegible]

و [illegible] سده [illegible]

[illegible] صحت [illegible]

و مرض اسهال طبیب [illegible]

که [illegible] معلوم کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] خلط [illegible]

[illegible] یا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسهال [illegible]

[illegible] دارو [illegible]

[illegible]

۱۷ ه

[illegible]

دفع شکم و تسکین قی و تقویت معده اسهال شکم و شرب آب آن کوکنار
و سفلی بخیه و لعاب اسپغول و دهن شکم از روغن اعراض [illegible] نار و [illegible]
دیگر [illegible] اسهال [illegible] کنند بدانکه هرگاه اسهال خام دار و روغن [illegible]
شکم شده هر [illegible] بلغمی اوی [illegible] و قولنج [illegible] ماده
[illegible] بود یا [illegible] زیاده [illegible] فی [illegible] کر [illegible]
طبیعت [illegible] [illegible] اسهال [illegible] علاج عنوان [illegible]
[illegible] اگر [illegible] و در علاج [illegible]
[illegible] مثل [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اندر [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] در علاج [illegible] اسهال [illegible]
و [illegible] در [illegible] اگر [illegible] و [illegible] فی الحال [illegible]
شود [illegible] صاف کرده [illegible]
اسهال [illegible] در [illegible] آید
[illegible] [illegible] اسهال [illegible]
و [illegible] بسیار [illegible] [illegible]
دارو [illegible] [illegible]
[illegible] چون آید [illegible]
[illegible] در آب [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] بسیار [illegible]

باید [illegible] چون [illegible] [illegible]

که وقت [illegible] کرفت جوشانیده آن را بدست شد در حال [illegible]

بلغم نیز شود در حال که اسهال [illegible] ماده [illegible]

در مسهل ماده [illegible] انواع [illegible]

نیز [illegible] دو [illegible]

[illegible]

[illegible]

از آن [illegible] ماده [illegible]

[illegible] اسهال [illegible]

دفع شود [illegible] چون [illegible]

باید [illegible] نقصان [illegible]

در [illegible] شود [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible] اسهال [illegible]

و [illegible]

[illegible] اسهال [illegible]

باشد دفع شود [illegible] اسهال [illegible]

[illegible]

لزین اسهال حادث کند و در [illegible] باشد دفع شود [illegible]

[illegible] گردد [illegible] و نشستن و [illegible] [illegible]

[illegible] با یک [illegible] باب [illegible]

آید و [illegible] از این اسهال [illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] کند [illegible] [illegible] اگر

[illegible] از این و [illegible] اسهال [illegible]

[illegible] شود قبض [illegible]

[illegible] از [illegible] شده [illegible] گرده چون

باید [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

این اسهال [illegible] شود قبض گردد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از این اگرچه [illegible] آب [illegible]

باشد [illegible] قبض [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اسهال [illegible]

[illegible] [illegible] اسهال قبض شود [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

زین

[illegible]

اگرچه

[illegible]

اگر ده بشکم و الا کند قبض شود [illegible] پوست انار در آب جوشانیده
کرده اشکم و شهد انجبار بگو [illegible] فایده دهد و مزار [illegible]
اسهال هر که دفع شود [illegible] در شیر [illegible] اندازند بجوشانند
و در جوش [illegible] بخورانید [illegible] و [illegible] چکنند [illegible]
با غسل [illegible] کرده و [illegible] و [illegible] بجوشانند [illegible]
اسهال [illegible] که [illegible] شد فی الحال [illegible] شود [illegible]
اشک [illegible] حیوان [illegible] و [illegible] بجوشانند [illegible]
اسهال [illegible] فی الحال [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] بجوشانند [illegible] اسهال [illegible]
و [illegible] و [illegible] فی الحال [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] سکند و [illegible]
کرده در [illegible] حیوان [illegible] بجوشانند چون [illegible]
جوشش [illegible] از پوست انار جوشش [illegible]
با [illegible] بجوشانند [illegible] شود [illegible]
[illegible] با دوغ ماده گاو [illegible]
از این جهت که اسهال [illegible] شکست [illegible] باشند
شود و [illegible] که از خوردن بسیار [illegible]
باید که هر که [illegible] و [illegible] گرفته [illegible]
جوشانیده و جوشش [illegible] کرده بدان [illegible]
دار [illegible] و اگر در کوزه و [illegible]

اعب دی باب جلاب شب بکول ده روده [illegible] حوصلی و دارو
بیمح باز تب لشکر ده مقعد [illegible] علولی بهم ده وقت صبح
باهف لرینع دیا اسهد هستند [illegible] حوصلی اسهال اگر [illegible]
بهدکت بود [illegible] اگر دیگر اسهال [illegible] زحمت قی خود
نخست [illegible] دفع [illegible] اندک [illegible] کرده قی دو روز [illegible] شناد
بعد علاج دفع اسهال کنند [illegible] روز و [illegible] مرض دو شب [illegible]
رکن زمان رسیت [illegible] شکم [illegible] وقت دی
کوفته [illegible] شیده [illegible] و [illegible] اندر [illegible] نهند زری
زحمت [illegible] [illegible] روغن [illegible] سوزانند همچنین [illegible]
دارو [illegible] زحمت [illegible] سوزانند [illegible] چرا [illegible]
کافوری باللہ [illegible] صندل و [illegible] جلاب [illegible] دی
کوفته [illegible] شیده [illegible] [illegible] نهند [illegible] اسهال اما سی
وسیعه [illegible] آب [illegible] و [illegible] تا [illegible] شود
[illegible] بابلکر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] جلاب [illegible] کوفته
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باهف [illegible]
بیمح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اسهال
اما سی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کنند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و کاهو و اطریفل [illegible] و جوشانیده بنوشانند

از این جمله انواع تب اسهال دفع گردد [illegible] با آلو و عناب

و [illegible] و سنبل [illegible] کشنیز [illegible] گرفته و جوشانیده

بنوشانند این اسهال [illegible] و [illegible]

که [illegible] تب با [illegible] دفع گردد [illegible] کاهو [illegible]

[illegible] و با آلو و [illegible]

و [illegible] بنوشانند [illegible]

بنوشانند این اسهال و تب [illegible]

[illegible] دفع شود [illegible] کاهو [illegible]

[illegible] این اسهال که با تب [illegible]

[illegible] دفع [illegible]

[illegible] و سنبل [illegible]

[illegible] ساخته بدان [illegible]

[illegible]

[illegible] دفع [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدل شود چون مریض با قوت باشد پنها چند مرتبه تنقیه را بالا ...

... فصل بالای آن حجامت ... و ... شود ...

... باشد ... [illegible] ... ...

... ... را ... بزنند ... ...

... ... کرده ... ... کرد

چهار ... ... یک ... از ... ...

... بالای ... ... و ... کرده

... ... الرس ... الواح ... ...

... ... یا ... اخلاط ... خلط کرده ... ...

... ... را

... ... از ... ... باشد ... قوت ... معلوم

کرده ... حال ... ...

... ... کرده ... ...

... ... کرده ... ...

... ...

یا ... ... از ... ... دفع کرده

... ... از قوت ... ... حال

... ...

... ... استعمال کرده ... ...

... ... کرده ... ...

نفس

ا

الماده ... بدل

کرده و جمیل و جلال کسری [illegible] تا بت شکستند و بجای [illegible]
[illegible] را [illegible] اسلام کنند و [illegible]
خاطر [illegible] شود و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دیگر علاج یرقان و تب و بند و کت بر مویز و بالای آن و طعام و اشیا

مفید [illegible] اسپغول بیخ خیار سنبل هندی و بلیله و

فلفل [illegible] و پوست بیخ و پوست انار و کلیله [illegible]

[illegible] از جامد [illegible] و کرفس

مقدار [illegible] داروان [illegible] شکر [illegible] بیاید

[illegible] وقت [illegible] مقدار [illegible] اندر [illegible]

[illegible] سنگ [illegible] و تب و [illegible]

[illegible] علاج و [illegible] سنگی [illegible]

[illegible] باشد [illegible] شود [illegible]

[illegible]

و [illegible] سنگی [illegible]

[illegible] روز [illegible] و تب

[illegible] آب [illegible] شکر [illegible]

[illegible]

[illegible] انداخته [illegible]

[illegible]

[illegible] جلاب

[illegible] و بلیله [illegible]

و [illegible]

[illegible]

بپزند در هم [illegible] چندانکه [illegible] شود در [illegible]
[illegible] را [illegible] و یکصد و بیست [illegible] و [illegible] بیرون آرند
و [illegible] را [illegible] و [illegible] و [illegible] و اللکی [illegible] را
[illegible] ساعت [illegible] در اندازند [illegible] را کرد [illegible]
و مقدار [illegible] را [illegible] خوردن [illegible] طعام [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] دانگ [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و آب [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] کرده [illegible]
[illegible] [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و نمک [illegible] و نمک [illegible]
و نمک [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] در [illegible] جدا [illegible] کرده
[illegible] و [illegible] در آب [illegible]
[illegible] آن [illegible] چون [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible]
[illegible] کرده باشند و یکصد و بیست [illegible]
و هم [illegible] [illegible] تا [illegible]
[illegible] [illegible] آمده

بخش ششم

و باید که در وقت [illegible] از این جمله الاشیاء [illegible]
[illegible] علامت [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
و نقصان [illegible] باید [illegible] جماع [illegible]
[illegible] سفید [illegible] موافق [illegible] جمیع الاشیاء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] درم [illegible] ده درم روغن
[illegible] چهار درم و روغن نرگس [illegible] درم
[illegible]

[illegible]

[illegible] و چند [illegible]
[illegible] و باز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible]
نوع اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] می آید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از آب [illegible]
[illegible]
[illegible] اول [illegible]

بیمار باشد و چون روز [illegible] باشد بکلی [illegible] سهل [illegible] باشد
رفع [illegible] این نوع چیزها دیگر تجویز [illegible]
[illegible] شد [illegible]
[illegible] گشت تا آنکه هیچ روز [illegible] در یک [illegible] روز [illegible]
[illegible] پنجگانی زیادت
گشت تا آنکه روز [illegible] از [illegible] هفتاد [illegible]
[illegible] روز [illegible] آنکه [illegible] پنجگانی
پنجگانی هر روز [illegible] گشت تا آنکه [illegible]
[illegible] گشت [illegible] باشد [illegible] این [illegible]
[illegible] تا [illegible] ماه در [illegible]
در ترتیب [illegible] اول از [illegible] سال [illegible] کرده باید
[illegible] آن [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
واسهال [illegible] دفع شود [illegible] آدمی [illegible]
[illegible]
کرده [illegible] بسیار فایده [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بر آتش نهند و چند کرت ... بر سر ... فایده ... نشود ... کیلجه ...

و بلیله و چهار جو و ... و دیگر ادویه ... و بتوره با یک ...

چندان جوشانند ... گرفته با یک ... کرده با روغن

بنوشند ... جهت خوردن ... الا ... بر آن ...

نماید ... یار ... و ... چنان ... مقصود

شود و ... [illegible] ... چندان ... گشته

که ... آن ... چندان ... با ... ایجان

... کرده ... با ... آن ...

... [illegible] ...

... با ... کرده ... [illegible] ...

... کرده ... شهد ...

... [illegible] ...

... چند ... چندان ...

... کرده ... چنان ... [illegible] ...

... بسوزد ... با روغن ...

... چندان ... [illegible] ...

... راست ... کرده ... روغن ...

خوردن ... چندان ... [illegible] ...

... یک ... کرده ... [illegible] ...

... چهار ... [illegible] ...

با سکنجبین بدرود و بنوشند یک رطل ابریشمی و دو صلی و سیاه ... بد
و بار دیگر بشور سوزان و مویز و الاحمق با اسپند ... صحرا را بجای آرد
بار دیگر کنند و دو چند آن ... و دانه قند ... با اسپند بپزند
گفته سکنجبین داروها و گرد را در پیش ... ضعیف محلول
که شیر بر ... سبک ... مخلوطی ... خورد ... که
و هر شب ... گرم ... طعام ... حقنه ... نرم ... بر
او سفید ... بود ... روز زیر ... کسی ... که ...
و ... ... پخته ... صفرا ... لطف ... بود ...
... و ... و ... ... بر ...
دور کنند ... و ... ... سپید ... بود ...
را از پیل گرد ... ... و ... حلاوت ... ...
و را ... و ... ... گشته
سنگ ... ... بیلیلج ... ... درم ... و ... از
... درم و ... ... درم ... و بار
... درم و ... الذهبی ... درم ... درم ... درم
هلیله ... ... بلیله ... سکنجبین ...
سکنجبین ... ... درم ... ... درم ... ... ده
... از طعام یا ... طعام ... خورد ... درم
و ... ... شود ... ...
... ... مخلوط ... و ...

... [illegible]

در این خلط یا خلقی یا شخص تغیر شود و علتی که از خوردن شراب

حادث شود [illegible] از احتباس باد و گرفتگی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و قصبا [illegible] بوست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و دو انداز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علاج دفع مرض [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پایان

[illegible] از آن [illegible] چون [illegible]

دل [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] ضعف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معالجه‌اش آن‌ست که بدل دفع کرده‌اند و کسانی که او را ... حقنه ...

مثل و دفع ... کرده‌اند و ... [illegible] ... و ... گفته‌اند ...

و ... [illegible] ... معالجه‌اش ... [illegible] ...

[illegible]

... [illegible] ... و ... آن ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... و ... [illegible] ...

... [illegible] ... و ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... دفع ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... و ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... دفع ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

و نخود و دانه لالایی [illegible] و پوست انار [illegible] دارد [illegible]

کرفته آب [illegible] کرده بریزند و مقداری روغن بنفشه [illegible]

با گلاب بار کرده بخورانند [illegible]

و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بدانکه اگر دل مریض [illegible] باشد [illegible]

[illegible] کرده باشد و [illegible]

[illegible] طعام برای مریض از [illegible]

[illegible] کسانی که مریض را [illegible]

[illegible]

[illegible] مریض را [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] مریض را [illegible]

[illegible] مریض را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گشته چه ... که چون لعل ... [illegible] ... و از آن [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... آمد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غاول

خاور نهند بعده موازنه تکسین سرکیهسی [illegible] انداخته

[illegible] دیوار [illegible] شقی مانند

[illegible] نشانه [illegible] آلتنی [illegible]

چون [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مثقال اسپغول و ریوند چینی [illegible] کوفته بیخته کرده تا حب

درهم [illegible] [illegible] بگیرند [illegible] آنچه [illegible] شود [illegible]

[illegible] روز [illegible] از این [illegible] در [illegible] جمله

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شود

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روز [illegible]

[illegible] [illegible] تا [illegible] طعام و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] جمله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روز [illegible] جمله

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از این [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شوند

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

درهم [illegible] [illegible] درهم [illegible] درهم [illegible] جمله [illegible]

[illegible] [illegible] آنچه [illegible] [illegible] [illegible] از این [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طعام [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible] دفع [illegible] دفع [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رفعه

[illegible]

[illegible]

[illegible] و در ضعف معده

علاج دفع [illegible] بدانکه اگر ضعف [illegible] باشد [illegible]

[illegible] کنا [illegible] انکه [illegible]

[illegible]

[illegible] اگرچه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible]

طلی کنند [illegible] و یک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج [illegible] طبیب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج [illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible] کرده [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] المفاصل [illegible] کردند [illegible] دانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعضی را روز [illegible] خوردن [illegible]

[illegible] دفع شود

[illegible] دانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعضی مریض را فاقه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مریض [illegible] باید کرد [illegible]

[illegible]

چون سبب قی ... [illegible] که برای ... [illegible] ... و ... [illegible]
[illegible] ... بعضی ... [illegible] ... و ... [illegible]
و ... [illegible] ... [illegible] ...
[illegible] ... بعضی ... [illegible] ...
و ... [illegible] ... [illegible] بعضی ... [illegible]
[illegible] ... و ... [illegible] ... [illegible]
در بعضی ... [illegible] ... [illegible] ...
در ... [illegible] ... اندازه [illegible] ... قی ... [illegible]
دفع شود و دوا ... قی کرد ... [illegible] ... و پوشیدن ... [illegible]
معده ... شود و آنرا از خوردن چیزی که طبع از آن متنفر گردد
قی شود باید که ... از طبع ... آن ... کند ... [illegible]
اگر ... [illegible] ... قی شود باید که ... آن ... کند ... [illegible]
کرده ... [illegible] ... مشغول گردانند ... اول از ... [illegible]
... [illegible] ... هضم قی ... باید ... [illegible] ... قی ... [illegible]
و از ... [illegible] ... قی باید ... [illegible] ... که برای دفع ... [illegible]
... در فصل ... [illegible] ... [illegible] ... دفع
... [illegible] ... دفع ... [illegible] ... این نوع ... [illegible]
... [illegible] ... این نوع ... [illegible] ... علاج
کرد ... [illegible] ... و از دواهای قی که ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

گرفته کوبیده بکار برند [illegible] کند [illegible] مرطوبی را نفع تمام کند
یا [illegible] شکوفه [illegible] آب [illegible] زنند و در دهن [illegible]
[illegible] مرطوبی [illegible] و [illegible] کنند [illegible]
[illegible] بیمه [illegible] بلند [illegible] در دهان [illegible]
[illegible] مرطوبی [illegible]
حلبه [illegible] وقتی [illegible] مرطوبی را در دهن [illegible]
[illegible] و آب چغندر [illegible] گردد باید [illegible]
[illegible] مرطوبی [illegible] نافع [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] با [illegible] را گرم کرده [illegible]
[illegible] مرطوبی را [illegible] از آن [illegible]
[illegible] با آب [illegible] کرده [illegible]
[illegible] در دهن [illegible] صحت یابد
آب [illegible] در دهان [illegible]
[illegible] با [illegible] کرده [illegible]
[illegible] صحت [illegible]
[illegible] مرطوبی را [illegible] مرطوبی [illegible]
[illegible] کنند [illegible] کنند [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] مرطوبی [illegible]
[illegible] آب [illegible] کنند [illegible]

مرطوبی

مریض را انگبین ... در دهن بدارد و غرغره کرده بیرون افکند
و چند کرت همچنین کنند از این خشکی کام دفع شود اگر استسقا از جهت
باشد پیل پایه و دیگر پیشابی که از او فرود ... آتش ... رسنگی
باشد چو او سبب کرده چوب ... مریض را نوشانند صحت یابد
اگر استسقا از خوردن طعام چرب شده باشد مریض را ...
... نوشانند صحت یابد و اگر ... [illegible]
را حادث شود باید که آن را ... نوشانند صحت یابد و اگر
این مریض را ... گوشت ... نوشانند
از این ... صحت یابد ... [illegible]
... مریض را نوشانند استسقا ... مذکور ... گردد اگر
... و کل ... [illegible]
... نوشانند ... [illegible]
... استسقا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
آید ... [illegible]
... مریض ... شود ... [illegible]

بار استسقا از خوردن غله ... مریض را نوشانند صحت یابد

33 01

آنچه [illegible] هلاک [illegible] اگر [illegible] آب [illegible]

مرقوم [illegible] انگه ازان [illegible] آب فی الحال هلاک کرد [illegible]

[illegible] بالغ [illegible] [illegible] علاج [illegible]

[illegible] چون [illegible] آب [illegible] مریض [illegible]

[illegible] [illegible] مریض را [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] باد کنند [illegible]

[illegible] الفوائد [illegible]

آید اگر [illegible] سبب [illegible] در فصل آن [illegible]

[illegible] مریض [illegible] جواب [illegible]

[illegible] [illegible]

دفع [illegible] [illegible]

[illegible] مریض [illegible]

مریض دفع شود [illegible] آید [illegible] کنند

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

مربع [illegible] وجود [illegible] و شکسته [illegible] کرد [illegible] سندروس و کلونی و کتانی
و [illegible] مساوی گرفته کوفته بیخته [illegible]
و [illegible] [illegible]

رخت نکرده باشد اگر رخت بدانی از سبب غلبه باد [illegible] شود
[illegible] شد و فلفلان [illegible] را با [illegible] کرده در [illegible]
اندازند و مقداری [illegible] تا از [illegible] مریض صحت یابد
[illegible] چیزها [illegible] باشد انگور [illegible] هندی و [illegible]
[illegible] است و [illegible] رفته [illegible] کرده [illegible] آن [illegible]
مریض را [illegible] شد از این جهت [illegible]
[illegible] و [illegible] وقت [illegible] مریض را
[illegible] که [illegible] شود [illegible]
شود [illegible] چیزها باید [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] مریض
[illegible] حال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] آن را [illegible]
[illegible] مقداری از آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و نرمی حلق را مستعد کرده باید [illegible] و [illegible]

و نقصان آن اگر [illegible] مضرات [illegible] شود روغن بادام

را [illegible] تر از ان [illegible] و [illegible] مریض را

[illegible] قوی [illegible] گردد [illegible] افزاید [illegible]

[illegible] دفع [illegible] فصل

[illegible] شوربای [illegible] حیوانات

و [illegible] اندازه [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible] بدن [illegible]

[illegible] و بلغم [illegible]

[illegible]

[illegible] زبان [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] دفع [illegible]

[illegible]

[illegible] شکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible] دفع [illegible]

[illegible]

[illegible] صحت باید [illegible]

[illegible]

بمور [illegible]

بنوشانند مریض ضعف [illegible] بآب [illegible] و [illegible] بنمانند
[illegible] کوتر [illegible] انفع [illegible] و مریض [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible] بادکاو [illegible] اند [illegible] مریض [illegible]
[illegible] از ضعف [illegible] صحت یابد و [illegible] مریض [illegible]
باید که [illegible] و [illegible] باشد در روغن آن مریض
[illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اول
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] غلول [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] دفع این مرض [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و روغن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] علاج [illegible] [illegible] در [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] صندل [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] و صندل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و زنبق ... و در وقت ... [illegible] ... دکتلی و قرنفل و ...

زعفران ... [illegible] ... حکایت ... [illegible] ... بیمار است و ...

آب ... کرده ... [illegible] ... بخورد باید ... [illegible] ... چند ... [illegible]

... [illegible] ... جوش ... [illegible] ... از ... [illegible]

... شود ... [illegible] ... از ... باد صبح ... [illegible]

... [illegible] ... دفع شود ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

زعفران ... [illegible] ... بیماران ... [illegible] ... و آن

... [illegible] ...

... [illegible] ... باد صبح دفع شود ... [illegible]

... [illegible] ... آب ... کرده ... مریض ... [illegible]

... [illegible] ... باد صبح فی الحال دفع شود ... [illegible]

... [illegible] ... مریض

... [illegible] ... باد صبح دفع شود ... [illegible]

و ... [illegible] ... کرده ... [illegible]

و ... مریض ... [illegible] ... باد صبح و ... [illegible] ... دفع

... [illegible] ... سرسام ... [illegible] ... دوا

... [illegible] ... باد صبح دفع شود

... [illegible] ...

مشتاقی ... [illegible]

شناوری کرده و با کلیسا گرد کرده [illegible] و بگاه آمدن باد

صبح یکی [illegible] و در [illegible] بعد [illegible] آتش [illegible] مانند ازین

باد صبح و در نواحی [illegible] سنگ [illegible] شد لی

و در [illegible] صبح [illegible] و در [illegible]

سنگ [illegible] شد و آن [illegible] صبح و [illegible]

[illegible] با روشنی [illegible]

و در [illegible] آن [illegible] مریضی [illegible]

[illegible] صبح

صبح [illegible] باد صبح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باد صبح

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باد

[illegible] صبح

کهنه

کمی جمع [illegible] بیشتر [illegible] باشد [illegible] لازم [illegible] مرهم [illegible]
[illegible] اول [illegible] شود [illegible] باشد [illegible] ضعیف
[illegible] باشد [illegible] بکنند از آن [illegible]
[illegible] از [illegible] باید [illegible]
باشد [illegible] گفته [illegible] شود [illegible]
[illegible] گفته [illegible] استعمال [illegible]
در [illegible] باشد [illegible] باید که
[illegible] صحت [illegible]
[illegible] باید [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] کرده
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] باشد
[illegible] باشد [illegible] در [illegible]
و اگر در استخوان باشد [illegible] استخوان [illegible] سر در آمده باشد
باید که استخوان را [illegible] رخنه کنند و [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سوراخ استخوان نهاده [illegible]
[illegible] باشد [illegible] در [illegible]
[illegible] گفته [illegible] بکنند و [illegible] گفته خواهد شد
[illegible] استعمال کنند [illegible] اندام [illegible] گرفته باشد

[illegible]

که مریض را بعد از آنکه [illegible] شد از حمام برآرند که اکثر [illegible] مردم را
در آن [illegible] سبب زنده شدن را در خود [illegible] و در آن حمام
در آورند تا آنکه آتش از جوش [illegible] گشته و خانه چون گرم باشد آتش
از آن کشیده مریض را در آن خانه آرند تا آنکه گرمی تحمل کردن [illegible]
[illegible] از آن باد [illegible] [illegible] و [illegible] یا در [illegible]
[illegible] [illegible] شود و اگر [illegible] [illegible]
با آتش گرم کنند چون [illegible] گرم شود آتش [illegible] [illegible]
[illegible] چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و اگر [illegible] مریض باد گرفته را [illegible] [illegible] شود و اگر [illegible]
[illegible] کنند [illegible] [illegible] و [illegible] باد گرفته صحت یابد و اگر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از آن [illegible] [illegible] شود [illegible] [illegible] یا تا [illegible]
[illegible] باید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد و اگر باد [illegible]
[illegible] باید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کنند مریض صحت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زایل شود [illegible] [illegible] [illegible]
شود [illegible] [illegible] شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و بهر استعمال به کار کنند از این روغن [illegible] نهند و [illegible] با [illegible] کنند
و اندر تمریخ اعضا [illegible] و خارش [illegible] طلا کرده گرم کننده [illegible] آن
[illegible] با [illegible] دلالت کنانند اندام [illegible] را [illegible]
باد [illegible] اندام [illegible] شود [illegible] با دنبال [illegible] باد [illegible] سینه باد
[illegible] با [illegible] روغن [illegible] آمده [illegible] آن
[illegible] روغن [illegible] بمالند و [illegible] باد [illegible]
[illegible] کودکان [illegible] روغن [illegible] کنند [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
و [illegible] باد [illegible] اندام [illegible] عضوی [illegible] را [illegible]
[illegible] باد [illegible] استعمال کنند و روغن [illegible]
و [illegible] الدهن [illegible] اندام [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible]
[illegible] روغن [illegible]
و [illegible] اندام [illegible] اندام [illegible] و زعفران [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

روغن [illegible] بهتر نوشته بود [illegible] و چون [illegible]
از زقوم [illegible] و سنگ [illegible] که دفع [illegible] است بهتر [illegible] مرکب
از [illegible] ده درم و [illegible] گلیله هر یک [illegible] ده درم [illegible] با آب
انگشت [illegible] چهار درم روغن [illegible] با [illegible] بیامیزند و [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] چهل [illegible] درم آب
چندان [illegible] از [illegible] بجوشانند چون آب پخته شود نگاه دارند [illegible]
مرض [illegible] استعمال [illegible] روغن [illegible]
نوع روغن [illegible] روغن [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] فایده [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] فایده [illegible] روغن [illegible]
[illegible] نوع اول [illegible] روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] روغن [illegible] جمع کنند [illegible] روغن [illegible]
[illegible] چون [illegible] شود
[illegible] استعمال کنند [illegible] دفع شود
[illegible] دفع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible]

[illegible] بادی [illegible]

کرده [illegible] مریض [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

و [illegible] باشد [illegible] اندام مریض [illegible] باشد

و [illegible] مریض باده [illegible] آن [illegible] باشد [illegible]

مرض [illegible] و [illegible]

و [illegible] ساقط [illegible] مریض که از آن

سینه [illegible] باشد [illegible] که مریض [illegible]

آن علاج بکنند [illegible] اندام [illegible]

[illegible] سینه [illegible]

[illegible] اگر اندام مریض

[illegible] مریض [illegible] باشد

[illegible] طبیب [illegible] باید طبیب [illegible]

و طبیب را باید علاج مریض از این مرض [illegible]

[illegible] داده

استعمال [illegible] بکنند [illegible]

مریض [illegible] مرض [illegible] باشد [illegible]

[illegible] علاج [illegible] مریض صحت یابد [illegible]

[illegible]

[illegible] که گل زرد و جوشی سر بدهد و در بدهد و بیرون و کار مدت

بجنت بهند و در بدن باد کاه و یا در شیر یا در آب گرم اندازند بخورند شفا شوند

و جوانی بود اندکی که گل هضم شده بجهت جوشش منکب یا در پاهای

پوست یا قرص بیچ و یا بند [illegible] بخورند از [illegible] گرم [illegible]

تا بیماری که بود [illegible] تخم و علتها بدرد و [illegible] و گرم و آزرده

طعام و برص [illegible] بهای پوست [illegible] باد و ابیض و

پشت جلد و بغلهای [illegible] و باد و بند گاه و دفع

کرده اند [illegible] ماش [illegible] و [illegible] بهم [illegible]

مثل [illegible] جوش [illegible] دو جوش [illegible] اندکی و بیان کرد

[illegible] مریض را [illegible] علاج [illegible]

[illegible] دفع شود [illegible] کردن [illegible]

برای دفع [illegible] جهاکردانی باد و بلغم [illegible]

مریض را [illegible] انکه [illegible] و وطلا

کرده [illegible] دو درم یا پنج درم [illegible] از [illegible]

[illegible] و فلفل [illegible]

[illegible] مریض را [illegible]

[illegible] بالای آن [illegible]

[illegible] از این جمله علتها بادی [illegible] و درد

[illegible] دفع شود [illegible] از [illegible] ان [illegible]

[illegible]

مبتلا [illegible] چهار صد [illegible] درم [illegible] سیاه

[illegible]

[illegible]

سفید و سیاه و بابونه و گل [illegible] و حب [illegible]

جهت دفع [illegible]

و سنا [illegible] تخم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مریض را [illegible]

[illegible] دفع شود [illegible]

[illegible]

گرم کرده مریض را [illegible] دفع شود [illegible]

[illegible]

و اگر [illegible]

خوردن طعام [illegible] مریض را [illegible]

[illegible]

دارد [illegible] دفع کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] کرده [illegible]

مرض [illegible] پاهای [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

کشش رسانند مریض صحت یابد [illegible] و چون سی

کاهو [illegible] کامل [illegible] صحیح [illegible] مریض

[illegible] مریض [illegible]

[illegible] بار [illegible]

مریض [illegible] صحت [illegible]

و [illegible] آن [illegible]

[illegible] مریض را [illegible] شد [illegible]

[illegible] صحت شد و چون [illegible] آن [illegible] بلند [illegible]

[illegible] را [illegible] شد [illegible]

[illegible] و [illegible] مریض [illegible] و برای [illegible]

و [illegible] مریض را [illegible] مریض صحت یابد [illegible]

[illegible] مقداری کرم [illegible]

و [illegible] مریض [illegible] بار [illegible]

[illegible] را [illegible]

و [illegible] چهار [illegible]

[illegible] مقداری روز [illegible] مریض را [illegible]

[illegible] روز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تمام کرده [illegible] مریض را [illegible]
[illegible] دفع شود [illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
باشد فی الحال دفع شود [illegible]
[illegible] مریض [illegible]
ازین رعاف [illegible] فی الحال دفع شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] مریض را [illegible]

علاج رعاف [illegible] مریض را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
با [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
مریض را [illegible] روغن [illegible]

[illegible]

بنوشانند مریض صحت یابد [illegible] سنگدان [illegible] و
کشنیز و سماق [illegible] کرده [illegible] چنانچه [illegible]
باشند همه را [illegible] چهار [illegible] بنوشند
[illegible] بنوشانند چون [illegible] آب [illegible] گفته شود [illegible]
باید بجای [illegible] بنوشانند مریض را خوردن [illegible]
صحت یابد و هرجائی که باد در روده‌ها [illegible] گفته‌اند
[illegible] بزنند [illegible] و [illegible] بجوشانند
چون [illegible] نیم شود [illegible] گفته [illegible] مریض
صحت یابد [illegible] و [illegible] بعد از [illegible]
و [illegible] چادر را با آب بشکنند و [illegible] کرده
گرم [illegible] مریض طلا کنند صحت شود
[illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] همه را با آب [illegible] با شراب [illegible]
و [illegible] پخته باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مریض را صحت شود [illegible]
[illegible] بنوشانند مریض [illegible]
[illegible] آنچه مریض را [illegible] فایده [illegible]
[illegible] کرده بجای [illegible]

با بعضی گفته‌اند بخورد و [illegible] که بعد پوست

نخ بر کشند و بجمل [illegible] سوخته کنند نه شود

و [illegible] بر سر بهم [illegible] و مسکه او را [illegible] کلوی

و [illegible] همه [illegible] آفته کوبند [illegible]

و چون مریض را بپوست [illegible] اندازی [illegible] سرخ

باده که با تا پاک خورد نا بند [illegible] و درین مرض

[illegible] در [illegible] بیشتر [illegible] و کشنیز

و جو و سنبل [illegible] کهنه [illegible] با نشیبا ده و

با [illegible] نفخ [illegible] مریض را [illegible] بند

و گوشت آهو و [illegible] آن [illegible] پخته

سرد کرده بخورد [illegible] او را در ضماد [illegible]

کرباد در سایه مانند قرابه [illegible] و جامه

خواب [illegible] نرم کنند [illegible] هر [illegible]

دار [illegible] صد [illegible] درم هر [illegible]

[illegible] و [illegible] درم [illegible] کنند و در آب انداخته

بجوشانند و چون [illegible] بمانند [illegible] بنشانند

دیوره

و بعده این پشک را با دو از ده درم کنند یک

سبکی تخمش درم کوکل و چهل و پنجشد و درم

روغن بید انجیر درآورده نیمه از دانه با تخمش

نرم بپزند تا آنکه غلیظ شود و سرخته

نکارد و چون پخته شود آنرا بیاید وقت

مریض دهید و یک درم یا دو درم یا سه درم

روز بیند خوردن دهند ازین علت تا همه

وبا و بلغم دفع شود اگر شخصی از سبب غلبه

بادینک یا شکل شده باشد بخوردن

آن این علاج نیکو شود ازین مرض

نوعی سرفه و مرض بزیر دهد و مریض ده ه

نوع بیست دیگر رسول و حبله زخمها

شکم و زنان اگرچه دوا بسیار نمودند

نفع کردند و شخصی که این را مدام

بخورد صحیح سالم بی کسی سیاه

شوند باید که غذای او برنج سفتی

و سال و روغن ستور و روغن کنجد

و شیرها دیگر کنند و این را سفید

تا ... کنجاره کنجد ساه

و نمک نمک با مسکه گاو و میش یا بول

مادگاو

ماده گاو یا شیر ماده گاو رشته کرده

گرم کرده بخورند بجهت [illegible]

یا پخته باشد سفید کنند از اینکه

بازماند [illegible] شیر و بنفشه

و [illegible] خشک [illegible] [illegible]

[illegible] جوش [illegible]

از زن باشد اگر چه [illegible] باشد

و رانگشت [illegible] باشد [illegible]

کرده [illegible]

[illegible]

او بیشتر درد دندانها و لثه ها یعنی ریشه های گران و گوشت سر

در حرکت کردند چنانکه در بعضی گوشه از جای خود [illegible] چسبیده باشد

شود و درد کند [illegible] را بند درد کنند و در بعضی جا [illegible] و [illegible]

بجای [illegible] دارد در [illegible] از حرکت [illegible] [illegible] در [illegible]

در بعضی را [illegible] چنانکه [illegible] و [illegible] [illegible] اگر [illegible]

جانوران وحشی [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در بعضی [illegible] [illegible] آن [illegible]

[illegible] آمیخته [illegible] علت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] علت [illegible] [illegible]

دفع شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

نخود و ماش ... باشد آنچه مقشر ... [illegible]

... بدهند ... [illegible]

... شکسته و کاهو ... [illegible]

و جو الشعیر و با بادنجان ... [illegible]

... [illegible] ... مریض ... [illegible]

و ... [illegible] ... زرشک ... [illegible]

گرد ... باشد ... شود

... زحمت ... که ... مریض کند آن

را نوع کمال یعنی بلیله زرد و بلیله کابل و عناب و ... و سپستان ...

... مریض ... [illegible] ... مریض را ... [illegible]

و ... مریض را با طعام ... مریض را نیز

سپستان ... و ... و سبزی کاسنی ... و بلیله و سبزی خارخسک

و سبزی ... و پالک ... گردد و ... آمده

باشد ... که آن را با ... جوشانند چون کاسنی و گل

... [illegible] ... و کاسنی و ... بیدانجیر و ...

... با آب ... مریض را بجوشانند

... [illegible] ... گرد ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

و ... [illegible] ... و کاسنی ...

و بلیله و خارخسک ... و ... کنند

کلکته

دیگر آنکه در علاجها رانند و مبالغت ولیکن تدبیر با انک وجوب سود
تا همه جماعت را بعضی بکند بهر چه مشاورت کرفته باشند تا بعضی را
بعضی شتاب کرده ساختند بر علاجها مقدار بعد از آن
و دیگر آنکه بیشتر از آن باشد اندازه چون شد
که باشد بر علاج بعضی شان کج ... دیگر کلی
تا آن کرده ... بعضی را نیوشند تا آن ... بادها دیگر
و در پیش آن آمده است و بهار از ... تا ... و ... وسایل
دیگر آنکه در بیماری ... و ... ماند گشت به تدبیر و کوکرد
علت ... بیمار ... بهار ... به ... او ... اندام
زنان در علتهای ... و علتهای خصیتین و ذکر ... و برای
علت ... بر از ... دار ...
و جاب ... بهار ... و ... که ... و اجو
دیگر ... و ... و ... و ...
دیگر کی ... و بیماری کی ... مشاورت کرفته و ... اند
جمله دارو ها ... داری مقدار ... با ... جمله داروها ...
که کلی ... تا ... بکنند داشت ...
چون ... ادویه ... بعضی ... مقدار ...
خوردن ... جمله ... بادها ... بسیار ... و
و ... نقص ... و
دیگر ... و ... نقصان ... بعضی

در طعامهای

و دهنها می‌مرد ان مرض چنین زبان دفع کردند و حقنه می‌بود و زبان نیز
[illegible] بشنا [illegible] مرض آنکه مرابها ای از جماع بود دیگر چیزها بر بهبری شرط
نیست و بعضی بعضی داروها مثل آنکه اگر جوش برانند و مرا بعضی برابر [illegible]
هر چشمهای باد [illegible] دفع کردند اگر با جوش [illegible] بهل [illegible] رسیدن
منی [illegible] اگر با [illegible] شنا [illegible] زعفران [illegible] دفع بود اگر با [illegible]
[illegible] یا [illegible] بود اگر با جوش [illegible]
زعفران [illegible] اگر با جوش [illegible] نکنند [illegible]
اگر با جوش [illegible] اگر با جوش [illegible]
[illegible] اگر با جوش [illegible] چشمهای [illegible] کردند
داروها [illegible] یا دو بلغم [illegible] بود
و [illegible] دفع کرد فایده [illegible] آن مرض [illegible]
[illegible] آب [illegible] است کردن [illegible]
[illegible] روغن [illegible] باد [illegible] که [illegible]
[illegible] جهت دفع [illegible] روغن [illegible]
[illegible] فایده
باید [illegible] آن مرض [illegible]
و روغن [illegible]
آبی [illegible]
[illegible] مرض [illegible]

دائم لعوق به نوشند و درین مرض قوت میدهد شراب
دیگر و جغرات و آب جغرات نافع است باید که
غذای مریض از گوشت چرندگان چنانچه خرگوش
و مانند آن و از پرنده شوربای گوشت پرندگان تیتری
و بلبل و دراج و لوه و کلنگ و مانند آن و پیش
ستانده سیب انجیر بپوست نمود و از لوره باریک
بیمک ... در جوش نزند ... مریض را بپوشانند
زنی می السعال معمول ... نشود
کنجبین ... اسکنند و مقلو ... زندگی کرم
کرده محلل ... دیگر ... الانی ... مسهل
کرد ... فلفل ... نفع کرده
مسهل
را با سکنجبین ... کرده ... ناخن
مریض سخت کنند مسهل با لرزی دفع شود
جو را صاف بکوبند که پوست ... نماند ... ته
بجوشانند آن ... مریض را بجوشانند
مسهل ... با ... دستغلی ...
دفع کرده مریض را صحت شود
شیره
ستا ... انداخت مریض را ... روز
بوقت صبح بپوشانند از این مریض مذکور
جلد دردهای ... و ... دفع شود
بعضی ...

فلاونی مستور

و دهن شستن [illegible] مریض را [illegible] ازین باده [illegible]

سبز [illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] با سنگ [illegible] در دهن [illegible]

[illegible] نافع بود

[illegible] در زبان [illegible]

[illegible] آنرا [illegible]

[illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] سنگ ده [illegible] کنند [illegible]

[illegible] نافع بود

[illegible] کنند [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

و بعضی علما گفته‌اند [illegible] و بعضی [illegible]

[illegible] در هم [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج این علت [illegible] بود

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] در بعضی [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد اما [illegible]

[illegible] چون مرض [illegible]

[illegible] حفظ [illegible]

[illegible] نقصان باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] و چون سرد شود مقداری [illegible]

[illegible] صحت [illegible]

[illegible]

[illegible] درهم سنگ [illegible]

[illegible]

[illegible] مقداری [illegible]

[illegible] دفع شود

۱۲۰ [illegible]

و اگر [illegible] نافع است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دلالت کنند و سبب بیماری آن باشد که از آنکه بدو شی غایب حادث شود و از آن که

ضعف کرده و در دل و جگر گمان برند و در معده در زمان بیماری بد گوی [illegible]

غایب بسته گردد و از روغن لب را آمیزیدن این نوع صحت غالب شود و غایط

زیاده در بدن مریض بیرون آید [illegible] کرد و عکس سنگ با شهد

گچ گرم شده و معده و صحت از آن گشته باشد یا روغنهای گاو

خضاب کرده در معده مریض در آرند از این غایتی که گفته شده بهبود

شود و صحت [illegible] دفع گردد از آنکه بدو اسهال حادث

شود در [illegible] غشی و ضعف بدن نشده تمام از لازم بعضی [illegible]

بول در و بعد حادث شود و عطش [illegible] صحت [illegible]

[illegible] در [illegible] شده مریض را خوب شده صحت [illegible]

رفع کرده [illegible] آمده با آب [illegible] باشد مریض را خوب شده

صحت شود [illegible] مرکب از سبب و [illegible] مریض را خوب شده [illegible]

از آنکه بدو [illegible] زیاده حادث شود و از آن صحت با دیگر [illegible] کردن بهبود

بیماری [illegible] صحت کرده [illegible] گرم [illegible]

و [illegible] حادث شوند بیماری [illegible] صحت با [illegible]

[illegible] مریض با [illegible] بر [illegible] صحت شود از آنکه بدو [illegible]

رنگهای از [illegible] حادث کرده از آن سرگران شود

و [illegible] بیماری [illegible] صحت دل

[illegible] حادث کرده [illegible]

[illegible] بیماری [illegible] مریض [illegible]

[illegible]

و دیگر

[illegible] علاج [illegible] کنند [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] آید [illegible]
[illegible] بعد از [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] آید [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
علاج [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]

[illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ورم [illegible]
[illegible]
[illegible] دفع ایدر
[illegible] شحم [illegible] مرهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
دفع ایدر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دفع ایدر

کای

[illegible]

[illegible]

[illegible] در خانه [illegible] با [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر [illegible] باشد [illegible] اگر در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر [illegible] خلط باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وزیره و [illegible]

که [illegible] بالنسبه [illegible] را [illegible] در [illegible]

[illegible] قبل

[illegible] عمل

[illegible] تکثیر [illegible] بر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وجزره

[illegible]

[illegible]

[illegible] کرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مفید است

گفته‌اند که [illegible] نموده که او را

از [illegible] کرده‌اند

[illegible]

[illegible] تحقیق [illegible] با شهد

[illegible] عسل [illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیضه مرغ بوده [illegible] بیضه مرغ [illegible]

و [illegible] گرفته [illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible]

مریض را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جدا [illegible] شده [illegible]

[illegible] برای این مرض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ورده [illegible] بعض [illegible] ایله [illegible] اولنور [illegible]

سپید [illegible] ایله [illegible]

[illegible] مع [illegible]

[illegible] بعض [illegible] اولنور [illegible]

[illegible] عظام [illegible]

[illegible]

[illegible] بعض [illegible] اولنور [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] بعض [illegible] ادرار [illegible]

[illegible] اولنور [illegible]

[illegible] دفع اولنور [illegible] اکر [illegible]

[illegible]

[illegible] بعض [illegible] اولنور [illegible]

سپید [illegible]

[illegible] بعض [illegible] اولنور [illegible]

[illegible] دفع اولنور [illegible]

ورد [illegible] بعض [illegible] اولنور [illegible]

[illegible] دفع اولنور [illegible]

[illegible] دفع اولنور

[illegible] بعض [illegible] اولنور [illegible]

که هرگاه علل با حمل زنجفر بروی آمد دفع بود [illegible] جهت [illegible] کرده

با شیر [illegible] با [illegible] اند [illegible] که در [illegible] استخوان [illegible]

[illegible] دفع بود [illegible] و از [illegible] و اگر از [illegible]

[illegible] و [illegible] بعد از [illegible] یار کرده [illegible] را [illegible]

از این جهت مذکور [illegible] دفع بود [illegible] خناق

خناق

[illegible] دهد [illegible] چو [illegible] مریض را [illegible] شده

از این جهت مذکور [illegible] دفع بود [illegible]

در [illegible] جهت مذکور

[illegible] با [illegible] در [illegible] اند [illegible]

[illegible] مریض [illegible] شده از [illegible] انواع جهت

مذکور دفع بود [illegible] یا [illegible] باشد با [illegible]

و [illegible] کرده مریض را [illegible] شده [illegible] مذکور نیز دفع بود

[illegible] دو [illegible] شده چو [illegible]

کرده [illegible] مریض را [illegible] شده [illegible] کرده

کرده [illegible] بود [illegible] و [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

مریض را [illegible] شده [illegible] مذکور نیز دفع بود [illegible]

[illegible] مجهول

[illegible] دفع بود [illegible] بجوشش [illegible]

[illegible] برآرند [illegible] مریض را [illegible]

[illegible]

[illegible] درم

[illegible] درم [illegible]

[illegible]

وقت [illegible]

[illegible]

[illegible] در آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مکه [illegible] نباشد [illegible] کرده [illegible]
[illegible] جای [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] تنها [illegible]
[illegible]
[illegible] آنچه [illegible] روز [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بروان [illegible]

[illegible] برای [illegible]
آمده [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]

و ... بجوشانند ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... زعفران ... [illegible]

[illegible] ... زنجبیل ... دارچینی ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... دارچینی ... [illegible]

[illegible]

و زنجبیل و دارچینی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... آب ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... آب ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... گشنیز ... زنجبیل ... [illegible]

[illegible]

و فتیله کرده و بکار دارند و سیاهی در آن [illegible] ضماد [illegible] کنند [illegible]

و مکس [illegible] و اشنان [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] بر [illegible] کشته شد [illegible] است [illegible] بود و هم

و سود [illegible] کرده است [illegible] بود و هم [illegible]

[illegible] کرده است و دارو [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] و روغن [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible] از [illegible] شود و [illegible] و [illegible]

[illegible] بعضی که از [illegible] شد [illegible] است [illegible]

بادام [illegible] و [illegible] است [illegible] از [illegible] بود [illegible]

و [illegible] و [illegible] کرده و [illegible] و [illegible] یک [illegible] از [illegible]

[illegible] کشته شده [illegible] یک [illegible] و [illegible] سبز [illegible]

و روغن [illegible] و روغن [illegible] و روغن [illegible] است و [illegible]

و [illegible] بعضی [illegible] و [illegible] و [illegible] است [illegible]

و [illegible] بعضی [illegible] باشد [illegible] که [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible] کند و [illegible]

[illegible] و [illegible] شده [illegible] است

[illegible] اندک [illegible] و [illegible] باشند

و [illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] است و [illegible] است و هم [illegible]

بعد از آنکه [illegible] کرده [illegible] نقل کنند

[illegible] روز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد از آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

در بعضی [illegible]

[illegible]

بسیار [illegible]

در بعضی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از آن [illegible] کنند [illegible]

[illegible]

[illegible]

آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

و حقیقی [illegible] یک ساعت [illegible] از [illegible] مجهول [illegible]

[illegible] را [illegible] سهل [illegible]

[illegible] بالا [illegible] یا [illegible] است [illegible]

[illegible] شکل [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] از [illegible] مجهول [illegible]

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اعداد [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

ویکی کوهی و دو سبب بچها را نمت و وی بسته واکثر او هر اندام علاجند
ازین دردهای بارکیب کرده ساز وی با استعمال به سبب زیادة خوف
در اندام بیماری [illegible]
[illegible] بیماران [illegible] لا ودد الم
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible] ما از [illegible] بکار [illegible]
[illegible] و اکثر و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دواد [illegible]

بر روده طول باشد و سینه کشند بیخ پخته [illegible] عفونت در شکم پر کرده
بخوانند بعده در ساعت عفونت حب [illegible] بالا [illegible] بگذارند
[illegible] بشانند و محل علت را [illegible] باشد تا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از رگ [illegible] بیرون آید بعده [illegible] [illegible]
و روغن [illegible] [illegible] را بنوشانند [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] ساعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] که در [illegible] شده باشد [illegible] را روغن [illegible]
در روده [illegible] [illegible] و سینه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چهار
انگشت [illegible] [illegible] کنند و [illegible] چهار [illegible] [illegible] روده
[illegible] [illegible] اگر [illegible] در روده [illegible] [illegible] [illegible]
را [illegible] روده [illegible] [illegible] آن را بیرون [illegible] [illegible]
روده [illegible] [illegible] [illegible] روده باشد [illegible] [illegible] کرده آنچه
[illegible] [illegible] آن [illegible] بعده [illegible] شکم [illegible] [illegible]
بر [illegible] [illegible] [illegible] باید که آن را [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
برای [illegible] وجود [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] باشند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حب را با یک سکره [illegible] بکوبند و روز [illegible] را دفع

بخورانند از جمله انواع رحمت [illegible] اگر [illegible] باشد

این معجون را با [illegible] بخورانند که از رحمت [illegible] باشد

باشد [illegible] بخورانند که از رحمت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بخورانند که [illegible] و [illegible]

بخورانند و [illegible] را [illegible] دفع [illegible]

[illegible] دفع [illegible] است [illegible]

دفع [illegible] و [illegible]

[illegible] بخورانند [illegible]

[illegible] اجتماع [illegible]

[illegible] را [illegible] بخورانند [illegible]

[illegible] اگر [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر یک قطره [illegible]

[illegible] یک قطره [illegible] دفع [illegible]

[illegible]

[illegible]

دفع [illegible] را بخورانند و با یک [illegible]

و بالله [illegible]

و قسم دیگر

[illegible]

و با شیره چغندر [illegible] اگر احتیاج
باشد به شیشه دفع کنند [illegible] و قسم [illegible] با دفع [illegible]
[illegible] را تقویت [illegible]
[illegible]
[illegible] و قوت [illegible]
کرم کرده با الطف [illegible] را تقویت [illegible]
[illegible] دفع [illegible]
[illegible]
[illegible] را تقویت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دفع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] را تقویت [illegible] دفع [illegible]
[illegible] دفع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دفع [illegible]

سنده با تکه اسکرده [illegible] و درم [illegible] اول بزرگ [illegible] را بکوبند

آماس که [illegible] شده دفع بود [illegible] بیرون [illegible] اسکنده [illegible] و بیخ لبوت

[illegible] بهم [illegible] و بعد [illegible] شده اسکرده بالای

آماس [illegible] گشته [illegible] آماس [illegible] دفع بود [illegible] بعد [illegible] بود

[illegible] و [illegible] و صندل [illegible]

و صندل [illegible] بسنده [illegible] که [illegible] باشد [illegible]

[illegible] آماس که [illegible] باشد دفع بود [illegible]

[illegible]

آماسی که [illegible] خارج [illegible] باشد [illegible]

آماسی که از [illegible] باشد ادویه [illegible] لبوت [illegible]

[illegible] سنده [illegible] کرده [illegible]

و بالای آن شیر [illegible] گاو [illegible] آماس [illegible]

باشد دفع بود [illegible]

کرده [illegible] آماس [illegible]

[illegible]

[illegible]

از این آماس [illegible] که باشد دفع بود [illegible]

[illegible] شیر ماده گاو [illegible]

[illegible] آماس [illegible] که باشد دفع بود [illegible]

[illegible] و صندل [illegible] و [illegible]

[illegible]

آنقدر از رطوبت شده باشد بوقت آنکه [illegible] زبان تکلف [illegible]
[illegible] و اگر رطوبت [illegible] شده باشد [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible] زبان و [illegible] کرده باشد [illegible]
[illegible] تکلف کرده [illegible]
[illegible] و [illegible] تکلف [illegible] تا آنکه
[illegible] زبان [illegible]
تکلف [illegible] و اگر رطوبت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تکلف [illegible] تکلف [illegible]
[illegible]
[illegible] زبان تکلف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و اینچه بار سخفید الیتیمها از جنس ... بود دفع کرده و ... حکه ...

و بعضی با ... دفع ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیشتر حقیق ... در بعضی سید ... کرده باشد با ... بالا ...

... کرده و بالای ... تعریف کنند و بعضی ... حد ...

زیاد ... کشته ... الا ... شد فی الحال

... سند و ... در بعضی باس ... دفع شود ... [illegible]

در ... الا ... بود ...

... سبب و ... در ... را ...

در ... او ... ا ... بکسل و ...

... جمیع ... در ...

... کرده ... در ...

... تا ... الاوجع ... دوا ... بر ...

... سبب ... را نیافت ... الاوجع ... دوا ...

و ... دفع ... وانا ...

و دیگر امراض دفع شود ...

[illegible]

... بتجربه ...

و دیگر ... سبب ... سیار ... [illegible]

... کرده ... رفع ... کنند ...

کند و لا و ... دفع شود ... سر ... ... کنند ...

... کسمه

بیشتر ... (margin)

... کنند (margin)

کشنده آن را در دفع [illegible] مرکب [illegible] کنند [illegible]
[illegible] شود [illegible]
[illegible] کند دفع شود [illegible]
[illegible]
[illegible] دفع شود [illegible]
[illegible]
[illegible] دفع شود [illegible]
[illegible] دفع [illegible]
[illegible]
[illegible] دفع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواه [illegible] خواه [illegible]
[illegible]
[illegible]
دفع شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و بینی در بعضی [illegible] آمده است که هر زخم که باشد و دفع شود [illegible] گند

علاج [illegible] باشد باید که گوشت [illegible] را در [illegible]

[illegible] سپید باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعضی [illegible] دکان [illegible]

لا دوا باشد و رفع شود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سم را نوشته و بعد از آن با شهد آمیخته معمول دارند [illegible] دفع شود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible] مذکور [illegible] اصل [illegible]

[illegible] آن [illegible] حیوانی [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دفع شود [illegible]

و ما را [illegible] شده [illegible]
که [illegible] الصمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وصیت کرد است ... [illegible] ... که ... [illegible] ... گشتن ...
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... جمع ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ... صحت
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ... ایضا
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ...

که ... [illegible] جنگی مذکور طلا کشته [illegible] باید [illegible] چون [illegible]

اسکرده در محل جنگی مذکور [illegible] شدند [illegible] ایشان را [illegible] کردند [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در برد و چون کمی گرم [illegible] بپزند [illegible]

و [illegible] صندل و [illegible] گل [illegible]

[illegible] صندل [illegible]

[illegible] بود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گل سیاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و مکان و ماشرات [illegible] به موجب حکم [illegible] آورده [illegible] دیوان

و [illegible] [illegible] سرداران [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

سرداران [illegible]

و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در زیر کاسه سر دوران بریزند و مردمان که در کار آورده باشند تشنه شوند باشند
تا دست و پا [illegible] و چیزی که ریخته اند [illegible] باشند تا زود ده بجای [illegible] اگر کرد
در زود [illegible] در مجلس تا کسی [illegible] باید کرد [illegible] بالا [illegible] زود ده در مجلس
[illegible] و چیزی [illegible] کرد و چون [illegible] که زود در مجلس
[illegible] لطافت [illegible] و [illegible]
[illegible] کرده [illegible] که [illegible] کرم [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] سر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عاطل [illegible] کرده [illegible] [illegible] دو روز [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] سال [illegible]
[illegible] [illegible] با [illegible] [illegible] [illegible] کند و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] کردن و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] باید که [illegible] سر
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن جایه را [illegible] آورند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
جای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سر
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible]

در سر رسید باید که ثقلان و قرانی را که حلیله ماند و شیشه لولا یکسب بعد از آن

ز بوی خشبه نساء قسمت و یکی صد و آب نمود لکن [illegible] نیار و تنور مرتبه

خود و حلیله مرزبان آمیزد و [illegible] کرده و مجموع را باید که [illegible] و در رو

و از آن حب را حشو و عالمی بالود در تلطیف مزید [illegible]

و از هم [illegible] باید که ثقلان ثقلان [illegible] از [illegible] تا گفته از کلمه تمام

[illegible] و [illegible] کرده [illegible] و [illegible] باید [illegible]

[illegible] از [illegible] که [illegible] باید [illegible]

[illegible] که از آن [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] دارد و [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] دارد [illegible]

[illegible] آن [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible]

و علاج ... کنند و نیز صاف نبود ... تفتیت سنگ و شربت [illegible]

را اسکرده بر چیزی جراحت که از عفونت باشد تفتیت کنند صاف [illegible]

بود بعد از آن ... علاج اسکرده بر چیزی جراحت که بود علاج که

تفتیت کنند صاف ... کنند و تحویل بود و [illegible]

اسکرده بر چیزی جراحت که در علاج [illegible] تفتیت کنند صاف [illegible]

و چون ... را صاحب آن [illegible] الکلی بود باید که [illegible]

آن ... نگاه رسند ... معلوم کنند ... تفتیت [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] گردد و [illegible]

و [illegible] معلوم گردد [illegible]

[illegible] گردد و [illegible] گردد باید که آن [illegible]

[illegible] سنگ [illegible]

[illegible] و علاج [illegible] باز دارند و علاج [illegible]

[illegible] گوشت [illegible]

که [illegible] و بعد آوردن سنگ [illegible]

[illegible] اسکرده [illegible]

[illegible] تفتیت [illegible]

[illegible]

[illegible] روز [illegible] روز [illegible]

[illegible] روز [illegible] سیوم روز [illegible]

[illegible]

در مجلس [illegible] رخنه [illegible] حرمت [illegible] نعلین [illegible]

بعضی [illegible] عجب [illegible] آخوند [illegible] مشغول

شده [illegible] علما [illegible] مجلس

هجوم کردند [illegible]

[illegible] مکروه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible]

دهنی را گشته باشد انگه با سور النفاق باید نگاه را علاج کرد [illegible]
آورده شده در زیر [illegible] مرض [illegible]
دفع [illegible] الکل [illegible]
[illegible]
[illegible]

و چهار عدد [illegible] کرده بر بالو[illegible] [illegible] شد [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] چهار [illegible] و [illegible] دار [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] شد و [illegible]
[illegible] و چهار عدد [illegible] در [illegible] چهار [illegible]
[illegible] در وقت [illegible] [illegible]
[illegible] ازان [illegible] شود و [illegible] کرده
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] کرده [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] و [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

خاکستر سم خر را با روغن زیتون طلا کرد[ه] سعفه کهنه را

نافع بود [illegible]

[illegible] ابو الحسن [illegible] الهروی [illegible] [illegible] بود [illegible]

بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مجرب [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شود [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] سعفه کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سعفه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طلا کنند [illegible]

[illegible] طلا کنند سعفه کهنه را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] طلا کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] طلا کنند سعفه کهنه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و ورق [illegible] را با آب [illegible] [illegible] طلا کنند سعفه کهنه

[illegible] طلا کنند [illegible] [illegible] دفع شود [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] طلا کنند [illegible] سعفه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دفع شود [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] سعفه کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کشند الف . از نحو آن که سبب آن [illegible] نیز بهار در لشکر ده [illegible] که بر صف

کفنی الحال به شود [illegible] پوست خوشه [illegible] و آن کشند و بعد

[illegible] شود [illegible] بشانند و [illegible] کنند و بعد

[illegible] و بعد [illegible] گرده [illegible] شود [illegible]

[illegible] نفع آید [illegible]

[illegible] نفع شود

و معلوم [illegible] سال بعد [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

در نفع [illegible]

و [illegible] بعد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در نفع [illegible]

[illegible] شود

خاص

[illegible]

و اگر [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] و در [illegible]

[illegible] و [illegible] با [illegible] [illegible] [illegible] و با [illegible]

[illegible] و [illegible] آمیخته در [illegible] بچکانی [illegible] [illegible] بچکانی

[illegible] [illegible] [illegible] نافع شود [illegible] [illegible] نافع [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بچکانی [illegible]

[illegible] بچکانی [illegible] [illegible] نافع شود [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بچکانی [illegible]

[illegible] بچکانی [illegible] نافع شود [illegible] [illegible]

بچکانی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بچکانی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بچکانی [illegible] [illegible] نافع شود

[illegible] [illegible] بچکانی [illegible] [illegible] شود

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بچکانی [illegible] [illegible]

[illegible] بچکانی [illegible] [illegible] [illegible] نافع شود

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چون موج تحریر کنند از آن خطی میرسد و زحمت شکوه پیدا آورد
[illegible] بجنگ کاری که [illegible] چون دانستی [illegible] از دو [illegible]
پیدا آید و [illegible] [illegible] از آن [illegible] و [illegible] [illegible]
از آن و با [illegible] ماهی و کشتی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] پیدا آید [illegible] پیدا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
کرده [illegible] [illegible] پیدا آید با [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از آن
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

نیک کرده [illegible] را [illegible] برند [illegible]

[illegible] شغل [illegible] باشد [illegible]

و تالیف بوده [illegible] که [illegible]

[illegible] از [illegible] که [illegible]

[illegible] کتب [illegible]

بوده [illegible] و [illegible]

[illegible] چنانکه کرده [illegible]

با برکت [illegible] بال [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] خاطر [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

بر [illegible]

[illegible] بود [illegible] برآید [illegible]

[illegible] که [illegible] اطبای [illegible]

[illegible] آن [illegible] از [illegible]

از [illegible] کرده [illegible]

آن [illegible]

[illegible] باقی [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] باشد

[illegible]

[illegible] ورش [illegible] معده [illegible]

را خوردن از گوشت [illegible] چربی [illegible] و دفع [illegible]

کاهی و ماش [illegible] و [illegible] دیگر [illegible]

و از [illegible] و از [illegible] و از [illegible]

[illegible] و از بسیار [illegible] و از [illegible] در روز

و از [illegible] و از خوردن [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] از [illegible] خوردن [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] خوردن [illegible]

خوردن [illegible] گوشت [illegible]

آن [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] آن [illegible] و خوردن [illegible]

و دیگر آنکه لطافت کرده فصل [illegible] بکند [illegible] چون

[illegible] با دیگر [illegible] از آن [illegible] که [illegible]

[illegible] باید [illegible] برود [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و دو روز [illegible] [illegible] قبض معمول

[illegible] [illegible] نوع [illegible] و تنقیه بکنند [illegible]

در امراض [illegible] جمیع امراض [illegible] بلغم و [illegible]

[illegible] خلط [illegible] اخلاط [illegible]

دفع کردن [illegible] امراض [illegible] [illegible]

زبان [illegible] [illegible]

[illegible] طعام [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] طعام [illegible]

[illegible]

[illegible] امراض [illegible] بیان انواع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که هر کس [illegible] باشد [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] کرده [illegible] جهت [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] حال
و [illegible] گشته [illegible]
[illegible] السلطی [illegible]
[illegible]
[illegible]
با [illegible] العلی العلیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گشته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و دوا [illegible] خود دفع کند [illegible]
[illegible] دفع شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دفع کردند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دفع شود [illegible]
[illegible]
[illegible] دفع شود
[illegible]

حرارت را با سکنجبین [illegible] کرده [illegible] از این [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] دو [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بود و با [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که چهار [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
به [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible]
درد او [illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شود و این [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

که [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] نوشته شده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نوشته شده

قی بکنانند و بر بعضی تلخ بر اندام طلا کرده با ب گرم شو [illegible]
شد و طفلی [illegible] بر هستا [illegible] رفتند [illegible] کرده با [illegible]
[illegible] بر بعضی الحوا انند صحت یابد [illegible] اجوا [illegible] با قند [illegible]
تا بعضی [illegible] بر بعضی الحوا نند تا در وقت [illegible] بر [illegible]
[illegible] بر [illegible] ابشکر [illegible] بر بعضی صحت
[illegible] کرده [illegible] در [illegible] کرده [illegible]
تلخ [illegible] بر اندام [illegible] صحت [illegible]
قند [illegible] بر بعضی [illegible] صحت [illegible]
تا [illegible] بر بعضی [illegible]
[illegible] کاه [illegible] کرده
با [illegible] بر اندام بعضی [illegible] صحت [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بر بعضی [illegible]
[illegible]
با [illegible] کرده [illegible] بشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] تلخ بر اندام بعضی طلا [illegible]
[illegible]
[illegible] اوری [illegible]
[illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حدت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر [illegible]

از روی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مریض را بنوشانند از زین الملیت هر دو کیسه [illegible] که در حرم بیند
دیگر [illegible] دفع شود [illegible] جوش کلوی و سند [illegible] و [illegible] بنوشانند
از [illegible] اگر صفرا غلبه باشد فی الحال دفع شود [illegible]
و سند [illegible] و بلیله از [illegible] بنوشانند از زین الملیت [illegible] دفع
شود [illegible] اطریفل [illegible] دهد و [illegible] و [illegible] شده
بنوشانند جوش [illegible] چون [illegible] شود [illegible] بنوشانند سه
[illegible] اگر [illegible] باشد دفع شود [illegible] پوست [illegible] و
[illegible] مغز [illegible] ده [illegible] و [illegible]
[illegible] آب [illegible] کرده مریض [illegible]
[illegible] و [illegible] دفع شود
[illegible] و [illegible]
[illegible] بنوشانند از زین الملیت که
[illegible] دفع شود و [illegible]
[illegible] درم [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] هر یک [illegible] درم
[illegible] و هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] مریض را
[illegible] دو روز [illegible]

[illegible] طعام

و فتگی و سوختگی آتش [illegible] نافع و ورم [illegible] جهد نافع شود و [illegible]

اعراض [illegible] بهتری [illegible] از کلفی و [illegible]

تیز و [illegible] کرمی [illegible] نافع [illegible]

نافع [illegible] شود [illegible]

و [illegible] کرده [illegible]

از [illegible] طعام شیره نافع [illegible]

[illegible] شیره [illegible]

و [illegible] و [illegible]

[illegible] پیچیدن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نافع [illegible]

و [illegible] کرده [illegible]

[illegible] نافع [illegible]

و [illegible]

[illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] نافع [illegible] جهد [illegible]

و [illegible] شده [illegible] کرده [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

مالشه

برگی کی

کسی که یک صحبت معالجه روغن کنجد تر نند و هلاک شد پس مشایخ صحبت [illegible]

کرده اند و [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] منفعت [illegible] کند [illegible]

[illegible] چندان [illegible] تقویت [illegible] با روغن [illegible] شد

با [illegible] زیاده [illegible] نافع است [illegible]

است [illegible] و [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] با [illegible] معده [illegible] و [illegible] با روغن [illegible]

باشد [illegible] و معده [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] نافع [illegible] روغن [illegible]

و [illegible] معده [illegible]

و [illegible] روغن [illegible]

[illegible] سرد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] روغن [illegible] معده [illegible]

[illegible] روغن [illegible] معده [illegible] روغن

[illegible] روغن [illegible] منفعت [illegible] دارد [illegible]

[illegible] و [illegible] خوردن [illegible] بار [illegible]

[illegible] نافع [illegible] روغن [illegible] نافع [illegible]

[illegible] روغن [illegible] حاصل [illegible]

[illegible] روغن

[illegible] و [illegible]

[illegible] روغن [illegible] و [illegible]

١٨٣

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] بیرون [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سؤال [illegible] که [illegible] وای باشند [illegible]
[illegible] کیم [illegible]
[illegible]
[illegible] باید [illegible]
[illegible]
[illegible] اولدی [illegible] شهید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وای باشند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وای باشند [illegible]
[illegible]
[illegible]

دائم کرده‌اند [illegible] چون لسان ثور کوهی و [illegible] برگ [illegible] و [illegible] بار [illegible]
اسفیدج و افراسیون نشادر زرنیخ مذکور [illegible] کرده و [illegible]
که حادث شده باشد دفع نمودند [illegible] برگ [illegible] اسفیدج [illegible]
[illegible] شده [illegible] برگ [illegible] اسفیدج [illegible] از این [illegible]
[illegible] و [illegible] دفع نمودند [illegible] برگ [illegible] دو [illegible]
بگیرند [illegible] که [illegible] اسفیدج [illegible] و [illegible]
بشویند از این دواها که در دهن [illegible] شود [illegible] و
دار [illegible] و [illegible] دو [illegible] دینار و [illegible]
در چشم مریض [illegible] از این دواها که در چشم باشد [illegible]
با آب [illegible] که در چشم مریض [illegible] دواهای مذکور [illegible]
در ابتدای حدوث مرض دواهای [illegible]
[illegible] از درخت [illegible] بپزند و [illegible] که مرض [illegible]
[illegible] دواها حادث شده‌اند زایل کردند [illegible] حدوث [illegible]
[illegible] چون مریض [illegible] چون مریض زن بود [illegible]
از این [illegible] زایل کرد [illegible] حدوث [illegible] استخوان [illegible]
[illegible] مرض مذکور حادث [illegible] از جهت [illegible]
[illegible] شده [illegible] حادث [illegible] باید که [illegible]

خوردن بر زمستان حال چون یک شب نافع است و اینهای مرهم کور که در پای باشند

و با موخچگی بوند باید که فی الربیع آن را بر سر زند لدین موخچگی مذکور دفع شود

ورم ... پاشنه رود که و علاج آن

خچگی در زیر ناخن بود و درد موخچگی پیدا آید و حدوث این از غلبه باد و ماده باشد از بس

آب گرم در آن محل بر سر زند بعد نرم شدن گوشت فاسد بر تراشیده دور کند بعد از آن

گلخ در این طلا کنند و ... قرحه ... ... و اگر ... علاج ... نشود باید

که ... داغ ... بعد از ... داغ ... و ... مرهم را با ...

... باد ... ... از ... و اگر ... در ... در ...

... نشود دوم است ... باد ... بعد قد ...

... این مرض ... ... میشود برای دفع ...

... بعد ... طلا کرده ... سوم ... ...

از ... دیگر خلط ... ماده ... پیدا ... و ... ماند ...

... درمان ... ... باشد ... و ... ... از ...

... دفع ... ... ناخن ... دور ... کردن

گرم ... را ... اعمال دفع شود چهارم ... الگشتان ...

... ... و ... ... و ...

برای دفع علاجی ... الگشتان ... ...

و بعد

۸ [illegible] و تنقیه [illegible] و سنبل و [illegible] را با آب ممکرده نخ [illegible]

[illegible] هر شیره بهب گذشته و روغن [illegible] طلا کنند [illegible]

[illegible] نشود نشستن که [illegible] فاسد شده [illegible] بلغم و [illegible] چهارم

[illegible] دفع آن باد خورده [illegible] که [illegible] بیند و [illegible]

و سنبل ممکرده بر محل باد خورده سخت کنند [illegible] دفع شود [illegible] پنجم سونا

و دیودار را ممکرده با آب بر محل باد خورده سخت کنند دفع شود ششم [illegible] از آن برگ حنای و [illegible]

حنه و روغن [illegible] بر محل باد خورده طلا کنند [illegible] دفع شود هفتم [illegible] باد خورده طلا کنند [illegible] خراشیده

را با آب ممکرده بر آن [illegible] باد خورده [illegible] علاج [illegible] نوبت [illegible] هشتم خسته دار

[illegible] و [illegible] از غلبه بلغم [illegible] و خون [illegible] زخمهای [illegible]

و با خوردن هم از آن [illegible] و بعد از آن شیره [illegible] و آب [illegible] بر آن

[illegible] باد خورده [illegible] یازدهم ملول [illegible] و زرد چوب و زرنیخ را [illegible] ممکرده

[illegible] زخم کند دفع [illegible] دوازدهم از غلبه [illegible] و [illegible] در سر [illegible]

[illegible] علاجها [illegible] آن را هندی [illegible] گویند [illegible] سیزدهم [illegible] از غلبه باد و بلغم

[illegible] خارهای [illegible] گویند و [illegible] زخم [illegible]

[illegible] و [illegible] سخت [illegible] اگر علت

[illegible] باد [illegible] آن [illegible] از آن [illegible] منفعت

[illegible] دفع آن علاج [illegible] نقره و [illegible]

یا خربزه از نصف [illegible] که بعد [illegible] با اسهل در [illegible]
[illegible] که سخت [illegible] که آن سحق [illegible] با کفته شده [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible] و [illegible] با نوره مذکور [illegible] و دیگر با نوره که [illegible]
[illegible] کشته [illegible] با [illegible] کنند تا آنکه هر چه [illegible]
[illegible] شربت [illegible] حبه علاج دیگر گفته اند
و [illegible] با آب [illegible] کرده سخت کنند [illegible]
دفع نمود [illegible] سوزند که [illegible] نفس [illegible]
[illegible] با [illegible] دفع نمود [illegible]
بالبت [illegible] امراض مذکوره [illegible] کنند [illegible] با آتش [illegible]
[illegible]
[illegible] سخت کنند [illegible] دفع نمود [illegible] زالو [illegible]
[illegible]
دفع نمود [illegible] با آب [illegible] کرده [illegible] سخت کنند [illegible]
[illegible] با آب [illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] کاغذ سخت کنند [illegible] مدام [illegible]
[illegible] سخت کنند دفع [illegible] سخت کنند [illegible]

[illegible]

[illegible] عنبر [illegible] خارش بغل را با آب [illegible] کرده با روغن [illegible]
[illegible] میان [illegible] دفع شود و در [illegible] کل [illegible]
[illegible] به سنگ [illegible] بر [illegible] های [illegible] کنند از این [illegible] اگر [illegible] بر سینه [illegible]
دفع کنند [illegible] روغن [illegible] بسیار [illegible] کل [illegible]
[illegible] از چوب [illegible] دو درم [illegible] و [illegible] کل [illegible]
و [illegible] بر [illegible] و آن [illegible] سه درم [illegible] دو درم [illegible] بجای [illegible] شش درم [illegible]
پخته شود [illegible] طلا کنند ازین [illegible] و [illegible] دفع کرده
[illegible] حرم [illegible] پادشاهان است [illegible] بجهت دفع
[illegible] های دوازده درم روغن [illegible] چهار درم [illegible] دوازده درم [illegible]
[illegible] مخلوط ساخته [illegible] کنند [illegible] های [illegible]
سینه [illegible] طلا کنند [illegible] های دفع شود [illegible]
[illegible] های [illegible] شود [illegible] طلا
[illegible] میان [illegible] دفع شود و برای دفع خارش [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] کرده با روغن [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] خارش [illegible] باشد [illegible] نماند [illegible]
[illegible] روغن [illegible] پخته شود و بر سر طلا کنند [illegible]
[illegible] دفع شود [illegible] بر [illegible]

[illegible] نفع اید علاج دردان قبض بحنظل بسوزند که ده و مردون [illegible]

ان ما بدید [illegible] شکرده برمحل با دخوره سخت شده باشد با دخوره دفع شود فی الحال [illegible]

بمالند [illegible] برگ [illegible] که ورم کرده باشد با شکر و اسفرزه خروج مقعد دفع شود [illegible]

[illegible] چون [illegible] بر مقعد سخت شده این عمل نیز [illegible] درآید و در دفع [illegible]

حاصل اید [illegible] ورم [illegible] را کون شد و مرو مقعد را [illegible] دفع اید [illegible]

[illegible] بپوشند و در درون درار شد و مقعد [illegible] که از اندرون سخت [illegible] بود [illegible]

و الله اعلم بالصواب

سیاه و خشک [illegible] و درد کند [illegible] بریده شود از غلبه [illegible] سوداء [illegible]

ورم [illegible] این برنج کرده بر [illegible] کنند بقراط صحت شود اگر از غلبه [illegible] باشد [illegible]

و دیگر علاج [illegible] اگر از غلبه بلغم باشد [illegible] گران گردد و

کنند و [illegible] سفیدی حادث گردد دفع [illegible] خون [illegible] محل [illegible]

[illegible] و [illegible] اگر [illegible] و نمک [illegible] بسته [illegible] کرده باشد [illegible]

سخت [illegible] از [illegible] بلغم دفع شود اگر از غلبه [illegible] باشد [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] زرد [illegible] و دانه های [illegible] حادث گردد و باد [illegible] در [illegible]

خلط باشد [illegible] و [illegible] خون بود [illegible]

[illegible] خون [illegible] از [illegible] گوشت [illegible] گران [illegible] گران ما شده [illegible]

[illegible] کردن [illegible] کرده [illegible] ان [illegible] از [illegible] باشد [illegible] گران گردد

معالجش کنند و در ... بلبس و برگ ... ده روغن ... کرده خون ... شود ... کنند و اب
برگ ... اران ... بحث ... مذکور شد ... بعد از ان
مالیدن ... کافوران ... مرض ... گرد ... شود ... تعیین کند
... و ... باشد ... دانکه ... دندان ... بخار ... معالجش کنند
و ... که ... تلیها ... بیخ دندان
عارض شود ... بیخ دندان خون بیجیدی ... سایل شود بیخ دندان
سخت گرده ... و ... اروان اید و حدوث ... علم ... باشد
... اعراض مذکور بحث خون ... و ... در شود
... کرده ... بعضه ... و اکر ... در ... مشد
... بعضه ... در دهن ... بیرون ... گوشت بیخ ... دندان ... از
... کند و ... دهن ... گوشت دندان سخت گردد و ان ... بعضه ...
اکه گوشت دندان کنده گردد یا خون ... بیرون اید حدوث ان از علت
... علیج ... در بحث ... اول ... بیخ دندان مذکور شده ... دیگر
... گوشت بیخ دندان ... و از دهن ... و حدوث
علت خون ... علی ... دندان ... شود ... تعلیل
مرض ... بیرون اید ... بیخ ... و ...
... کرده باشد ... اعادن ... دیگر گوشت بیخ

متی باشد و درد کند دندان ... مایل گردد و حدوث این از غلبه بلغم باشد تحریک

کرده علاج آن باشد از پرهیز و مضمضه و تحلیل و باریکی و ... و جراحات ترشی شده کرده

باشد و اسفیدرزان سخت کی از افتادن دندان احتراز کرده آن بسیار باشد و درد کند

دندان اگر ... مایل گردد و حدوث این از غلبه بلغم باشد تحریک است علاج آن باشد پرهیز معده تحلیل

و باریکی و ... و جراحات و ترشی ... و سرکه و کرفس ... کرده باشد و اسفیدرزان سخت شده

سنجی و ... از ... اسفیدرزان سخت ... و ... شده از غلبه باد و درد کند دندان

ناسوری حادث گردد و ... و هم لب ... دندان محلل ... و ... باشد

دود ... سنجی ... جای و ... و ... و ... و ... ولوده

و ... روغن ... بر دندان ... کمی است که دندان ترشیده

و سخت ... سیاه و ... و درد ... باشد و حدوث آن

از غلبه باد و ... ریگ ... آن ... کرده ... دندان که کرم

خورده باشد سخت ... باید که آن ... و ... دندان ... و ... دوان

... و ... و ... و ... نیک شکر

را با آب ... کرده ... دندان کرم خورده سخت کند مریض ... باید که ... حب بند

دندان که آنرا کرم خورده باشد سخت باید که آنرا دور کند و دندان ... چند

... با روغن ... آن ... چند روغن ... سنجی ...

و ... و ... چهار ... سائیده باشد تا ... و ... که دندانها

نظر

جهت دندان [illegible] تا با [illegible] دندان [illegible] از جنبیدن باز ماند

[illegible] و سندی و [illegible] و برگ [illegible] با [illegible] و [illegible] و مقوله

[illegible] در سایه خشک کرده سوده [illegible] با [illegible] دندان [illegible]

[illegible] خوراند و برای [illegible] بجهت [illegible] دارو [illegible]

[illegible] بکار برند در دفع [illegible] دندان [illegible] هر که [illegible] اعراض دهن [illegible]

نافع آید [illegible] مرض دندان از ریشه [illegible] و از اسباب سرد و [illegible] خشک

مسواک کردن و [illegible] دفع مرض زبان

[illegible] و [illegible] زبان [illegible] سوده [illegible] و خون [illegible]

شیرین [illegible] با شهد [illegible] کام [illegible]

[illegible] حادث گردد [illegible]

دفع علت [illegible] کام جهت دفع [illegible]

اماس مذکور [illegible] و [illegible] زبان [illegible]

[illegible] اماس [illegible]

اگر [illegible] بریده شود خون [illegible] معلول را [illegible]

اماس [illegible] بزرگ گردد [illegible]

[illegible] اماس مذکور را [illegible] بریده [illegible]

[illegible] با شهد [illegible] مرض

صحت یابد و [illegible] جوشانیده و [illegible] بارها [illegible] و تنگی [illegible] ببندند مریض صحت یابد بار ما

در دهن [illegible] اندازند [illegible] از عنکبوت [illegible] و دانش [illegible]

سازند و دوده دان [illegible] صحیح [illegible] مریض [illegible] رحمت [illegible]

که [illegible] و مقعد [illegible] تا آن [illegible] روز [illegible] مریض [illegible]

[illegible] و لیکن [illegible] کرده [illegible] اند که [illegible] دستور [illegible]

[illegible] و حدوث این [illegible] این بالت [illegible] دهن [illegible] کرده اند [illegible]

در [illegible] نکاه [illegible] نمایند [illegible] علاج [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و بارها [illegible] در جوش [illegible] و [illegible]

[illegible] مریض [illegible] مریض [illegible]

[illegible] کرده [illegible] دیگر [illegible] سعی [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] دندان [illegible]

[illegible] از دندان و [illegible] دندان دفع [illegible] سعی [illegible]

[illegible] دندان [illegible] از [illegible] درد دندان [illegible]

[illegible] دفع [illegible] مشده [illegible]

[illegible] در [illegible] اندازند [illegible] نمایند [illegible]

[illegible] تا آنکه [illegible] سعی [illegible]

[illegible] نمایند [illegible]

[illegible]

بخایند و زیر دندان نهند درد دندان و کام دفع کند و در بعضی از نسخ [illegible] اعرابی [illegible]

[illegible] و تجربی و باعث [illegible] رواج [illegible] نسخه نموده‌اند و در بعضی [illegible]

را در دهن بدارد [illegible] دفع شود [illegible] ترکیب چهار [illegible] کرده [illegible]

بخایند که در دهن [illegible] دفع شود [illegible] جوشش [illegible]

ترکیب چهار [illegible] تا [illegible] و بعد [illegible]

بخایند [illegible] و [illegible] دفع شود [illegible] جوشش [illegible] و [illegible] در

بعد [illegible] مرتبه [illegible] تا [illegible] در دهن [illegible] و از [illegible]

[illegible] دفع شود [illegible] مرتبه [illegible] تا در دهن بدارد و بخاید بعد [illegible]

[illegible] اندازد [illegible] دهن و [illegible] دفع شود [illegible]

و مروا و [illegible] و [illegible] باب [illegible] دهن [illegible] بسته در دهن [illegible]

[illegible] جوشش [illegible] و ترکیب چهار [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] مرض [illegible] دهن و لب دفع کند [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] آب [illegible] کرده [illegible] در [illegible]

[illegible] و زبان دهن و [illegible] دفع کند [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] و [illegible] نمک [illegible] جوشش [illegible]

تا زمانی در دهن [illegible] اندازد از [illegible] دفع شود [illegible] از خوردن [illegible] دهن

[illegible] بود بار [illegible] یا [illegible] بخایند [illegible] بود [illegible] یکه گاو [illegible]

اسفنج در محل که خورد درد گوش یوفته باشد خشک [illegible] نمود [illegible] دو صد پنجاه و شش درم

روغن گل صد برگ را بشیر یا دوکا و که هم چندان باشد بسحق [illegible] زر خوب [illegible] بکند و بپلید

و نمک [illegible] و دیو دار و برگ [illegible] و بیل و برگ [illegible] و نمک سوخل و انگوره

و [illegible] و برنا را وبیخ [illegible] و [illegible] هر یک یک [illegible] درم باشد [illegible]

[illegible] هر چند [illegible] کنند و بر اندام مریض [illegible] از جمله امراض [illegible]

و [illegible] و [illegible] و شام [illegible] دو صد پنجاه و شش درم روغن گل [illegible]

[illegible] که هر یک [illegible] دو صد پنجاه و شش درم [illegible] و [illegible] و [illegible] کحل [illegible]

و [illegible] هر یک از هر ده درم [illegible] برند و [illegible] از [illegible] را [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible] باز [illegible] مریض [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

علاج [illegible] مزمن که در گوش مریض [illegible] و [illegible] و حرکت

و غسل و [illegible] و از [illegible] و از جنوات و از دیگر [illegible] و از خوردن [illegible]

[illegible] و نوشیدن شراب [illegible] از افعال مذکور امراض [illegible] و [illegible]

امراض گوش [illegible] و آب گرم [illegible] و [illegible] در گوش [illegible]

[illegible] را با بیخ و [illegible] باشند [illegible] و [illegible] شیر [illegible] کرده در گوش [illegible] مریض [illegible]

[illegible] دفع نمود [illegible] و نمک [illegible] و شهد [illegible]

گرم کرده در گوش [illegible] از [illegible] دفع نمود و آنکه علاج [illegible]

دلی نیز

گوش [illegible] کرده می اندازند [illegible] غرغره [illegible] مناسب باشند با آب [illegible] کرده [illegible]

[illegible] شیر بادیان و [illegible] و روغن [illegible] و در گوش مریض بچکانند اذن [illegible] گوش دفع

شود [illegible] علاج [illegible] که [illegible] بعضی [illegible] کرده [illegible] و [illegible]

[illegible] کنند با [illegible] در گوش مریض [illegible] دفع [illegible] گوش مریض اندازند نافع است

اذن [illegible] در گوش اگر [illegible] دفع شود [illegible] در گوش مریض

بچکانند [illegible] گوش نافع [illegible] گوش

بچکانند [illegible] از گوش دفع شود [illegible] گوش [illegible] کنند [illegible]

[illegible] چوب [illegible] دوازده درم [illegible] کرده [illegible] دوازده

درم روغن [illegible] گوش [illegible] بچکانند [illegible] گوش

اگر [illegible] باشد دفع شود [illegible] مریض [illegible] گوش

[illegible] دفع [illegible] مریض [illegible]

با قند سیاه و روغن [illegible] مریض [illegible] نافع [illegible] اگر مریض [illegible] یک

بخورد مرض [illegible] دفع [illegible] گوش [illegible] دفع شود

قند سیاه [illegible] مریض [illegible] بخورانند [illegible] گوش [illegible] دفع شود

[illegible] کرده با قند سیاه و روغن [illegible]

مریض [illegible] بخورانند [illegible] و دود [illegible]

[illegible] گوش [illegible] مجربه [illegible]

صمغ سداب و کندر را با آب بسکرده بر زیر گوش ... باشد سخت کند اندرون را ماس و درد ... کند مقلوع
کردن و ... محل ... باشد زایل کرده و چون زیر گوش ورم شود بعده محل ... کردن ... کنند و قیسه
... بیرون اندر ... روغن ... طلا کنند ... و ... قیسه بخشند و قیسه ... که ... ادی
قیسه ... با ... بالکند ... مرض زیر گوش ... شود و درد ... کند و بعده ...
اندر ... کردن سیحی ازان ... و ... و ... روغن ... را ...
طلا کنند ازین ... زیر گوش ... کرده و ... و ... دراز شود و ... باید
... در ... و ... را ... کند ... که ...
... باشد ... کرده ... گوش ... و ... از ... زیره ...
... مذکور ... و ... روغن ... طلا کند ... و ...
و ... سیحی ... بیخ ... با ... و ... باز کرده ...
مرض را ... و درد ... کرده و ... باید ... اگر
... و فلفل و ... و ... رنگ ... را ... باب ... کرده ...
... صحت ... مذکور ... و ...
را ... صحت باشد ... که ... کام ... از ...
و ... و چون ... از ... مذکور ...
... کرده ... از ان ...
... که ... باشد ... و ... شده ...
[illegible]

شود محدود ساخته شدنی [illegible] شود و پوست [illegible] کرده با روغن [illegible]

محل مرض سخت کنند نافع است و علامات خون و بلغم با هم [illegible] شده [illegible]

علامات این در فصل کیفیت گذشته است و اگر از [illegible] خلط و خون یا از

رسیدن زخم [illegible] با خون [illegible] جاری گردد و علاج [illegible]

گفته اند و مرگ [illegible] دارو [illegible] که [illegible] دهند و دود

داروها که از آن [illegible] مرض [illegible] علت از [illegible]

[illegible] و [illegible] علت [illegible] خون [illegible] شدن [illegible]

[illegible] و [illegible] دهند [illegible] آن بلغم و [illegible]

حرارت [illegible] مرض [illegible] و [illegible] داروی [illegible]

[illegible] مرکبات [illegible]

نوع مرض مذکور داروها که [illegible] و [illegible]

[illegible] مرض را [illegible] دهند [illegible]

[illegible] و داروهای [illegible] از جمله امراض [illegible] چهار نوع [illegible]

نوع از ارکان خلط و علامات آن در فصل [illegible] از جمله [illegible] نوع

جمله امراض چهار نوع از ارکان خلط و [illegible] خلط و [illegible] در فصل [illegible]

[illegible] مرض [illegible] در علاج [illegible]

[illegible] حادث [illegible] گرمی و [illegible]

اعراض هضم و نا آرد و بعد طعام ورم ... آید اگر تشنج زایل گردد و گاه منی زیر افتد

مریض را مبتلا گردد و بعد آنکه تحلیل و تقاضای مخصوص معلوم شود هم علامات [illegible] و تقاضی

بود لیکن بعض معلوم گردد از مداوای نوعی علاج بسیار مدت ضروری زایل گردد و لکن [illegible]

چون [illegible] دوا شود [illegible] بحجامت [illegible] روغن [illegible] شد و علاج [illegible] رسید

باز دردهای معده روغن مستور و انگور [illegible] و آنهای ترش [illegible] و حوالی [illegible]

خود [illegible] دردهای بارد [illegible] و جمیع [illegible] ترک [illegible]

این مرض [illegible] اگر [illegible] مرض [illegible] با طعم [illegible] علاج

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] و شلغم و غیره [illegible] و امثال آن [illegible]

[illegible] ماء [illegible] بحجامت [illegible] گردند [illegible]

و [illegible] نخست گردد و نیز مریض [illegible] دارند و [illegible]

[illegible] مرض از علل [illegible] و [illegible]

[illegible] و از علل [illegible] و جماع و [illegible]

[illegible] خشک [illegible] شراب [illegible]

و [illegible] مسهل [illegible] و [illegible]

روغن [illegible] روغن [illegible] مریض [illegible] گرم [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] روغن [illegible] مریض [illegible]

[illegible]

[illegible] سازی و جو آبها و دو [illegible] و نمک سنگ و بپزند تا نوعی [illegible]
[illegible] کرنج و روغن کنجد با هم بپزند و بی [illegible] بکف [illegible] و [illegible] بر بدو [illegible] بود
[illegible] مانند پای با روغن کنجد [illegible] سپیکار [illegible] دفع کرد [illegible]
[illegible] هر یک یک هزار [illegible] صد درم [illegible] هر یک یک هزار [illegible]
[illegible] کرده [illegible] تا ده درم [illegible] بر هفته [illegible]
تا [illegible] درم [illegible] هر یک هزار [illegible] صد درم
[illegible] گفته [illegible] و در آن [illegible] از هر یک هزار [illegible] چهار
[illegible] دانه [illegible] ببوشانند تا [illegible] و [illegible]
و [illegible] هر یک [illegible] درم و جو آبها [illegible] درم [illegible] سرو [illegible]
[illegible] درم [illegible] و [illegible] مانند [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] الزلال [illegible]
و در آن [illegible] تا از [illegible] الطعام و مرض [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و مرض [illegible] و [illegible] و مرض [illegible]
[illegible] و [illegible] و دفع [illegible] قبض [illegible] باعتدال
[illegible] وقت و [illegible] حاصل آید [illegible]
[illegible] و [illegible] وقت [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] کرده

بدانند و وضع را [illegible] از [illegible] چون [illegible] و درد [illegible] از [illegible]

[illegible] آورده عضو [illegible] و جمع کرده [illegible] از زبان [illegible]

[illegible] و بعد جمع اعراض ایشان [illegible] شکست گردد [illegible]

[illegible] یا باد در [illegible] حادث [illegible] کرده [illegible]

کرده عمل [illegible] سبب [illegible] بر محل [illegible] آن را [illegible]

[illegible] از [illegible] دور کرده [illegible] سحج یک [illegible] سنگ و [illegible]

سحج [illegible] کرده با [illegible] و اگر [illegible] باقی باشد [illegible]

و چون [illegible] سیلاب [illegible] بر محل [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بد بهند و [illegible] که در [illegible] حادث گردد

و [illegible] وجود [illegible] از [illegible] چون [illegible]

شکسته [illegible] احتیاج [illegible] شکاف [illegible] در آن [illegible]

[illegible] الا [illegible] سحج [illegible]

با [illegible] چون [illegible] شکسته نباشد باید که شکاف کنند [illegible]

[illegible] کنند [illegible] آن [illegible]

با [illegible] کنند و [illegible]

کرده [illegible]

کنند [illegible]

[illegible]

٥٩ و [illegible] در چشم [illegible] بکشند [illegible] چشم [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] در چشم [illegible]
[illegible] چشم [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] باشند [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] در چشم [illegible] چشم [illegible]
و [illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] در چشم [illegible]
[illegible] که در چشم [illegible]
[illegible] در چشم [illegible] کرده [illegible]
[illegible] کرده [illegible] چشم [illegible] در چشم
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] کرده [illegible] که [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible]
[illegible] روغن [illegible]

بپوشند چشمش را تمام شب و صبح بگشایند که ... با آن بکار برند و اگر از مرض کمی و مرض

مذکور بعضی و غبار و نزول و آماس و غیر آن دیگر در چشم و دیگر امراض را دفع کرده خاصه قطع

لقاب تا رنگ ... زایل کرد و از این مرض مذکور ... زایل از این روغن نمود

روغن را ... و دیگر آنکه سبب سیاهی چشم ... مزمن شده

مرفع بود عادت کرده و این حدوث از غلبه بلغم بود ... اینست ... و

... را با ... سرمه ساخته در چشم مریض بکشند در دفع مرض مذکور

نافع است ... یار ... که هم ... سائیده ان کشیده ... سیمی ... منعقد

و در آن اندازند ... ما ... مذکور ... کشیده

چشم مریض بکشند در دفع مرض مذکور نافع است یکی آنکه در سیاهی چشم نقطه سفید

... باشد و حمایت ... که ... کرده اند

از آن ... و ورم کند این از غلبه خون ... اگر ... با آنکه ... فاسد

بر آمده ... شده باشد یا آنکه نزدیک سیاهی چشم منتقل شده یا نزدیک سیاهی چشم باشد

و جای که در ... نقصان ... با آنکه در پرده چشم سرایت کرده باشد ما ... تعلق

بود ... یا آنکه در ... باشد لا دوا باشد ... که نزدیک

... علامات مذکور تا دوم پرده سرایت کرده باشد است که نقطه مذکور ...

... باشد بعضی ... مذکور ... باشد لا دوا ...

بجهت دفع مرض مذکور ... و حکم ... اند ...

بلغم

[illegible] بخار [illegible] کنند [illegible] عمده [illegible] را [illegible] نافع اند [illegible]

[illegible] با آب [illegible] در چشم مریض [illegible] نافع [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible] چشم [illegible] شده [illegible]

[illegible] کرده در چشم مریض [illegible]

[illegible]

[illegible] اکحال [illegible]

[illegible] چشم [illegible] تمام [illegible] شده حادث

گردد [illegible] کرده [illegible]

[illegible] مریض [illegible] اکحال [illegible]

کنند [illegible] از مرض مذکور دفع گردد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرض مذکور دفع شود [illegible] از جمله امراض چشم [illegible] حادث [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] کرده و [illegible] کرده و [illegible]

[illegible] چشم [illegible] التیام [illegible] شوند [illegible]

[illegible] الا [illegible] روغن بنفشه [illegible] یا [illegible]
از ان [illegible] گردن [illegible] سفیده [illegible] تخم مرغ [illegible]
[illegible] یا [illegible] سفیده [illegible]
در [illegible] خورد [illegible] روغن [illegible] کنند [illegible]
چشم [illegible] زرده [illegible] تخم [illegible]
کرده [illegible] شیر [illegible] کرده بر چشم [illegible]
[illegible] شیر [illegible] با انکه شیر [illegible] کم کنند [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و [illegible]
[illegible] با [illegible]
ان [illegible] و چون [illegible]
و [illegible] شیر [illegible]
باشد یا [illegible] از شیر [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] شیر [illegible] بر چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

فصل [illegible] چنانچه [illegible] بیرون [illegible] سپیدی آن را [illegible] و چشم [illegible] از [illegible]

در [illegible] باید [illegible] و [illegible] چشم و [illegible]

[illegible] و دوازده [illegible]

تا [illegible] چشم [illegible] از [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] مریض [illegible]

تا [illegible] روز [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] مریض [illegible] کرده [illegible]

چشم مریض [illegible] چشم [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] چشم مریض

مریض [illegible] دو چشم [illegible] کرد [illegible]

مریض [illegible] و [illegible] بوده [illegible]

[illegible] کرده در چشم [illegible] مریض [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] یک حصه [illegible] و یک حصه [illegible] را بآب [illegible] کرده

[illegible] در چشم بکشند از بهر [illegible] و ناخنه [illegible]

[illegible] در چشم [illegible] از [illegible] شی خارجی حادث شده باشد دفع کند [illegible]

[illegible] چشم را باز کردن [illegible] بعد ان [illegible]

[illegible] در چشم مریض بکشند [illegible]

روز [illegible] بعد از ان [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] تا یک ماه [illegible] بعده [illegible]

[illegible] در چشم بکشند [illegible]

[illegible] دفع [illegible] نافع [illegible]

[illegible] در دفع [illegible]

[illegible] کرده در چشم [illegible] بکشند در دفع [illegible] نافع [illegible]

[illegible] روز [illegible] بعده [illegible] کرده در چشم مریض [illegible]

در دفع [illegible] نافع [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

[illegible] کردن [illegible] چشم را [illegible] کرده

[illegible]

[illegible] در چشم [illegible] را [illegible]

تعویذ [illegible]

[illegible] چشم [illegible] این [illegible] و در چشم [illegible] نشود [illegible] شراب [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در چشم

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] چشم و [illegible] [illegible] قطع [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] چشم [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] که از [illegible] چشم [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چشم [illegible] از [illegible] [illegible] چشم [illegible] و [illegible] در چشم [illegible]

اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چشم [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] چشم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] چشم

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چشم [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

بدانکه [illegible] چشم آنست که [illegible] در غلظت باشد و در چشم [illegible]

مرض [illegible] باشد و [illegible] و نظر [illegible] که [illegible]

[illegible] و سوست [illegible] رطوبت [illegible] باشد و [illegible]

[illegible] بود [illegible] چون [illegible] چشم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] که [illegible] چشم صحیح باشد [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] دوست [illegible] آن [illegible]

[illegible] باید و چشم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] چشم [illegible] دفع کرده [illegible] چون [illegible] چشم

[illegible] بگذارند [illegible] چشم [illegible] چشم [illegible]

[illegible] چون [illegible] چشم [illegible] کرده [illegible] علاج [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] چشم [illegible]

[illegible] چشم [illegible] علاج [illegible] اگر کرم خدای تعالی [illegible]

[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]

باشد [illegible] باشند [illegible]

[illegible] آید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در چشم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امراض چشم مفید بود [illegible]

[illegible] امراض چشم [illegible]

[illegible]

[illegible]

نفکر بخند باشد و چون این دو کس مذکور شد قوت تمام داده و از آن دو قسمت

باب سوم در چشم [illegible] از این ... که از سبب علیه ... رشته ... باز

اسباب را ... عمل ... و ... و ... از ... غضب

عمل جای ... و ... دو ... شانزده ... یک ... ده ... بزرگ

باب ... در چشم ... از ... مرض ... دفع شود ... اسباب ... کس

... و ... را با روغن ... بر ... و ... در چشم ... از ...

... دفع شود ... خوردن ... طعام ... که ... قطره

... گر ... در چشم ... مرض ... دفع شود ... کرده

... دوام ... روغن ... نافع ... کشیدن و

... و ... و ... در ... و ... در ...

... کرده ... شود ... بند ... اگر ... را ... آب

در چشم کشند مرض ... دفع شود و اگر ... روغن ... در چشم کشند مرض

... دفع شود و اگر ... در چشم کشند ... دفع شود و اگر

... در چشم ... دفع شود و اگر ... در چشم

کشند ... دفع شود و اگر ... در چشم کشند ... چشم

... و اگر ... هفت ... دفع شود و اگر ...

دو ... دو ... دفع شود ...

باشد به درشش هیچ اثر نکند و در خوردن آن به شب به ری نهند و دفع شود یا [illegible]

نهد فی هیچ اثر نکند او خوردن [illegible] بر ده بری ملک نهد خورده باشد هیچ اثر نکند [illegible]

ترکیب حلیه بزبان [illegible] تخم کرفس آسکرده حب بلسان کحل [illegible]

قب زده [illegible] با آب [illegible] در چشم کنند از امراض چشم خوانده گشته [illegible]

[illegible] و دم [illegible] کرده قسط [illegible] در چشم کشند در [illegible]

امراض چشم [illegible] مغز تخم [illegible] و مغز تخم [illegible] و مغز تخم [illegible]

آسکرده در چشم کشند از [illegible] در چشم [illegible] کرده خارش چشم دفع شود [illegible]

کم کرده [illegible] در چشم خوش [illegible] و [illegible] در [illegible] کشند [illegible]

ارزن آسکرده بیارند و در چشم کشند [illegible] امراض چشم دفع شود [illegible] تخم [illegible]

با [illegible] و [illegible] [illegible] آسکرده قسط [illegible] در چشم [illegible]

[illegible] قسط مذکور را با لعاب [illegible] در چشم کشند و در دفع [illegible]

تخصص [illegible] دارو مذکور [illegible] یک [illegible]

[illegible] در اول روز یا در آخر روز [illegible] و در ماه [illegible]

[illegible] کشند در میان [illegible] و [illegible] [illegible] بکشند [illegible] ماه

[illegible] در تمام [illegible] خواهد دارو [illegible] چشم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] طعام و [illegible]

[illegible]

دیگر چشم جابر میفرماید از جمیع امراض چشم دفع کند و منع کوری و امراض ... ب

و ضعف ابصار آب از چشم و غشاوه و سبل دفع نماید ... ... طلا کرده ...

و ... و دیگر امراض چشم و دیگر امراض ... نافع ... ... و ...

... جمیع ... [illegible] ... گویند و ... چشم با بصر ... [illegible]

... باد ... ... در ... ... کرم ... ...

و ... با ... ... و ... ...

... ... کرده ... ... کرم ... ...

... ...

... ... کرم ... ...

... ... گویند ... ... نافع ...

... ... کرم ... ...

و درد چشم ... ... نافع ... ... کرده ... ...

نافع است ... ... الحق ... ...

کرده ... ... نافع است ... ...

... ... نافع است ... ...

... ... نافع است ...

... ... کرم ... ...

بجهت شدن [illegible] سرو [illegible] گوشت [illegible] قبض را [illegible] دوا [illegible]

باشد که [illegible] معنی [illegible] دو [illegible] صفرا [illegible] دفع [illegible]

کرده [illegible] جوان [illegible] کرده [illegible]

در معنی [illegible] با [illegible] صفرا [illegible]

[illegible] که [illegible] را [illegible]

[illegible] از مرض [illegible] که از غلبه [illegible]

باشد دفع کرد [illegible] و [illegible]

[illegible] مرض [illegible] که از غلبه [illegible] دفع نمود [illegible]

[illegible] شده در معنی [illegible] که از غلبه [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

مرض [illegible] که از غلبه بلغمی باشد دفع نمود [illegible]

در معنی مرض [illegible] که از غلبه [illegible] خلط یا دو خلط [illegible]

دفع نمود [illegible] کردن [illegible]

[illegible] در معنی [illegible] که از غلبه [illegible] خلط باشد دفع نمود

[illegible] و [illegible] مرض [illegible]

[illegible] دفع کنند [illegible]

[illegible] معنی مرض [illegible]

بعضی که از [illegible] درد سر [illegible] و درد نیم سر [illegible] یا خون [illegible]

[illegible] هندی [illegible] دارد [illegible]

درد نیم سر دفع شود [illegible]

باشد [illegible] درد نیم سر [illegible] مریض [illegible]

[illegible] درد نیم سر دفع کند [illegible] دفع مرض [illegible]

مرض [illegible] باشد [illegible]

[illegible] درد [illegible]

[illegible] روز [illegible] مریض [illegible] درد [illegible]

[illegible] نیم سر [illegible] دفع شود [illegible]

[illegible] دفع شود [illegible]

[illegible] درد نیم سر دفع شود [illegible]

[illegible] مریض [illegible]

[illegible] درد [illegible]

[illegible] مریض [illegible]

[illegible] دفع [illegible] وقت [illegible]

[illegible] قرار [illegible]

دارو با خوردن [illegible] قرار شود والله اعلم بالصواب [illegible] در دفع [illegible]

[illegible] امراض و انواع [illegible] تشریح [illegible]

[illegible] سحق [illegible] را [illegible]

[illegible] کرده [illegible] دفع شود [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] جمله [illegible]

کرده باشند [illegible] از غلبه [illegible]

[illegible] باشند تا [illegible]

[illegible] کرده باشند [illegible]

غلبه [illegible] دفع شود [illegible] کرده مقداری [illegible]

ازین نیز فایده [illegible] حاصل آید [illegible] جوشش [illegible] دفع [illegible]

و [illegible] را [illegible] مذکور که از غلبه [illegible] دفع [illegible]

و [illegible] باشند [illegible] کرده باشند [illegible]

[illegible] مذکور که از غلبه [illegible] دفع کردد [illegible] داده و [illegible]

باشند [illegible] مقداری [illegible] کنند و مریض را [illegible]

باشند دفع شود [illegible] باشند [illegible]

[illegible] را با [illegible] کرده مریض را [illegible] دفع [illegible]

[illegible] سپید [illegible] شود میان [illegible] دفع شود [illegible] جوشش [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible] بیک روز و شب [illegible] که مریض [illegible] از این خون [illegible]

[illegible] بار [illegible] [illegible] و [illegible] مریض را [illegible]

[illegible] شود [illegible] [illegible] یا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] از این [illegible] کشته [illegible]

[illegible] شود [illegible] از این مرض [illegible] والله اعلم بالصواب

در [illegible] از [illegible] مرض [illegible]

[illegible] که [illegible] عورت [illegible]

[illegible] شده [illegible] و [illegible] بود [illegible]

را [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] مریض [illegible]

از [illegible] کم کرده [illegible] و [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible]

[illegible] چون [illegible] مریض [illegible]

[illegible] از [illegible] که [illegible] کرده [illegible]

[illegible] مریض را [illegible]

باشد [illegible] دفع کرده [illegible]

در [illegible] که [illegible] کرده [illegible]

بسبب نقصان حیض باید که از جهت ورم حیض بار دوست گل از درخت ... [illegible] از آن
بجوشانند و ده درم از آن بخورند ... [illegible] ... شیر و ... [illegible]
با ... [illegible] ... و برگ ... که آن را کابلی گویند و برگ ... [illegible] را
... [illegible] ... بر آتش نهند و عورت ... تا دود آن ... از اندام خود ... [illegible]
حایض گردد ... [illegible] ... و ... و ... هندی ... و آب ... [illegible]
و نوشیدن ... [illegible] ... را در احداث حیض نیز نافع است چون ... [illegible]
سبب انقباض خون حیض ... باید که ... [illegible] ... [illegible]
بجوشانند از آن خون حیض آورد و زن حامله گردد و برگ ... که ... [illegible]
او ... [illegible] ... بجوشانند و عورت ... [illegible] ... [illegible]
بخورد ... [illegible] ... و نزدیک شوهر رود حامله گردد بحکم ... [illegible]
بیخ ... [illegible] ... را ... با آب ... و آن را با شیر ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... بعد از آن مجامعت کردن فرمایند ... [illegible] گردد
... [illegible] ... با ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... عورت را ... [illegible] ... بحکم ... [illegible] ... باید ... [illegible]
عورت را فرمایند ... [illegible] ... و ... [illegible] ... [illegible]
را ... صحت یابد ... [illegible] ... چون عورت ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... نافع ... [illegible] ... [illegible]

واسطه خوانند درون [illegible] بار گردد [illegible] زنی که زهره و [illegible] را از [illegible] حرکت
درون فرج [illegible] با مرد [illegible] که درون [illegible] زنی که [illegible] حیض را در روز [illegible]
[illegible] زنی که فرج [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد [illegible] فرج [illegible] بار [illegible]
بالعموم [illegible] فرج زنی [illegible]
[illegible] عورت [illegible] زنان
[illegible] در فرج خود [illegible] در [illegible]
فرج [illegible] زنی که [illegible] بود [illegible]
[illegible] از زن
زنی که [illegible] شیر [illegible]
و [illegible] فرج
[illegible] عورت [illegible] درون فرج [illegible]
[illegible] در فرج [illegible] را [illegible]
فرج [illegible] در [illegible] فرج [illegible]
[illegible] فرج [illegible] و [illegible]
[illegible] عورت [illegible] فرج [illegible]
و [illegible] عورت [illegible] شود [illegible]

و تنگ کند ... همچنین عورتی را [illegible] بکار است عمل مذکور بکنند و جامه [illegible] رحم خود [illegible] ازین

[illegible] رحم شود [illegible] عورت را [illegible] تا خوش آید [illegible] و [illegible] بشنهد [illegible] چون

کند [illegible] در رحم [illegible] نافع است و [illegible] چون [illegible] از [illegible] عورت [illegible]

[illegible] پاشد و چون [illegible] کنانند اگر [illegible] نافع باشد [illegible] کنند [illegible]

[illegible] عمل [illegible] عورتی را که رحم [illegible] خود [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] روغن [illegible] و [illegible] خوش [illegible] حاصل [illegible]

که رحم خود را خوش [illegible] شیر دار یا [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] زایل کرده [illegible] جای را [illegible] در رحم

[illegible] عورتی که [illegible] زعفران و [illegible]

و اگر [illegible] الشیر [illegible] رحم خود [illegible]

[illegible] عورتی که در رحم [illegible] رحم

[illegible] کرده [illegible] عورتی که [illegible] رحم [illegible] روغن [illegible]

طلا [illegible] و [illegible] رحم [illegible] عورتی که [illegible]

باشد [illegible] نیک کرده [illegible] شود [illegible]

و [illegible] کرده [illegible] رحم [illegible] طلا [illegible] نیک [illegible]

[illegible] عورتی که [illegible] [illegible] کرده [illegible]

[illegible] شود [illegible] عورتی که [illegible] طلا کند [illegible]

[illegible]

[illegible] و منافع [illegible] نشستی [illegible] [illegible] دهد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد و

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و

[illegible] [illegible] دفع [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

کس که [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] چهار [illegible] روغن [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] امراض [illegible] [illegible] دفع کند و [illegible]

[illegible] مولد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عقیم [illegible] کرده و [illegible] چون [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] زاده مانده باشد چون این روغن بخورد [illegible] [illegible] باشد اگر [illegible]

را این روغن بخورند [illegible] [illegible] کرده و نخست [illegible] [illegible]

و این روغن را [illegible] [illegible] بالصواب

[illegible] حامله را حادث شود [illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] [illegible] این عمل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وضع حمل [illegible] [illegible] مانده باشد یا مرده بود [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده

[illegible] که [illegible] زردی شود [illegible] را [illegible]

[illegible] شود [illegible] باید که [illegible]

[illegible] را [illegible] شود [illegible]

[illegible] چون [illegible] که خون در [illegible]

شود باید که [illegible] را [illegible] که [illegible]

کرده [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] را [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] شود [illegible] باید که [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] شود

و [illegible] را [illegible]

[illegible] کرده [illegible] را [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] کرده [illegible] را [illegible]

و سرفه [illegible] و صد [illegible] و در بعضی [illegible] و گوشت [illegible] و [illegible]

[illegible] کرده اگر [illegible] شود [illegible] که [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] درم [illegible] درم

[illegible] و [illegible] ده درم [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] روغن [illegible] کرم [illegible]

[illegible] زیاده [illegible] و الله اعلم بالصواب [illegible]

[illegible] گوشت [illegible]

[illegible] ده [illegible] علاج [illegible]

[illegible] علاج [illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] شده [illegible] که [illegible]

[illegible] کرده [illegible] [illegible] را با [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] علاج [illegible] کرده [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] و الله اعلم بالصواب [illegible]

[illegible] ازین [illegible] علاج [illegible]

[illegible] کرده [illegible] ازین [illegible] و [illegible]

تا هفت روز [illegible] درمان [illegible] فرو بردن [illegible] شیره آن را [illegible] دارد [illegible] مدام [illegible]

روز [illegible] درم سکنجبین [illegible] با شیر عورت [illegible] و دو نیمه عورت [illegible] بچه [illegible] از این درمان [illegible]

شیر [illegible] زیادت شود [illegible] روغن [illegible] را سکنجبین [illegible] تر و خشک [illegible] بچه عورت [illegible] نافع

اید [illegible] با [illegible] و [illegible] در آن [illegible] بچه [illegible] بخورانند [illegible]

شود [illegible] و [illegible] دارچینی هر یک دو درم [illegible] و نیم

[illegible] بچه [illegible] مقدار یک مثقال تا دو [illegible] بخوراند [illegible]

[illegible] افزون کرد و [illegible] شود و [illegible]

بالصواب [illegible] که [illegible] مرض شود طبیب [illegible] علیه

مورث مرض [illegible] دیده قوت [illegible] سست [illegible]

[illegible] آن را [illegible] کرد اند و بچه [illegible] این علتهای تحمل کردن نتوانند [illegible] داغ و نوره و عمل

کنند و [illegible] جهت دفع مرض اگر حاجت [illegible] دارو برای بچه [illegible] چون [illegible]

[illegible] باشد دارو مقدار [illegible] بخوراند [illegible] یک [illegible] دانگ

زیادت کند و [illegible] یک سال [illegible] شود چون در دوم سال [illegible] باید که دارو [illegible] مقدار [illegible]

[illegible] بخوراند چون در سوم سال [illegible] باید که مقدار [illegible] بخوراند چون در [illegible]

مقداری زیادت کند [illegible] حال [illegible] مقداری زیادت کند اگر بچه

دارو بچه را مرض برای دایه یا مادر [illegible] بخوراند بچه هم شیرخواره و هم علیه [illegible]

مرض برای دایه و مادر [illegible] بخوراند [illegible] که [illegible] خوار بود دارو برای [illegible]

دارو بخورد با هر که دارد و بر بهان مادر [illegible] بعضی [illegible] نفوت [illegible] و [illegible] و چون [illegible]
را مرضی حادث شود در آن فاقه [illegible] را [illegible] شود [illegible]
چون [illegible] عورت [illegible] شیر [illegible] چون ناف [illegible] گرم [illegible]
[illegible] شود بعد از آن [illegible] را [illegible] و [illegible] این [illegible]
زایل گردد چون ناف [illegible] که آن [illegible]
داده [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] شود [illegible] علاج [illegible]
[illegible] را [illegible] و [illegible] کرده [illegible]
[illegible] این [illegible] از [illegible] و [illegible] از آن جا که
[illegible] را [illegible] و [illegible] زایل گردد
[illegible] و [illegible] و [illegible] این [illegible]
[illegible] زایل گردد [illegible] فلغمونی و حباب و [illegible] را [illegible] کرده
[illegible] با [illegible] و [illegible] این [illegible]
[illegible] دفع [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] با [illegible] و [illegible] این [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] دفع گردد [illegible]
و [illegible] و [illegible] با [illegible] این [illegible] و [illegible] دفع گردد

اگر [illegible] کرده باشند بچه را [illegible] شده [illegible] فایده [illegible] جوشش [illegible] و کلف [illegible]

دو ده و کلف [illegible] بچه را [illegible] شد از این [illegible] اگر [illegible] باز و و للادو الود دفع کرد دوا

خورد [illegible] فلفلین و تخم [illegible] و نمک [illegible] باشد و [illegible] شد از این [illegible]

[illegible] کرده [illegible] از جوب [illegible] و برادوه و حلبه [illegible]

و [illegible] را [illegible] کرده بچه را [illegible] شد از این [illegible] امراض [illegible]

حلیله [illegible] کرده باشیر [illegible] و بچه را [illegible] شد از این مرض [illegible]

دفع شود [illegible] دو دخانه [illegible] و [illegible] و اندر [illegible] دو [illegible] در اندام [illegible]

از این [illegible] و دو [illegible] دفع شود [illegible] بچه [illegible] شد از این [illegible]

نیز دفع شود [illegible] سندی و فلفلین و [illegible] و [illegible] بالیده [illegible] از این

[illegible] دفع کرده [illegible] و [illegible] و حلبه [illegible] حلبه [illegible]

[illegible] کرده [illegible] بعده [illegible] بچه [illegible] از این [illegible] بچه دفع [illegible]

[illegible] و [illegible] کرده باشند [illegible] در [illegible] بچه [illegible]

از این [illegible] بچه دفع [illegible] کرده [illegible] سند و [illegible]

شیر [illegible] کرده [illegible]

کرده با روغن [illegible] بچه را دو دان [illegible] از این اسب [illegible]

[illegible] جوشش [illegible] را در شیر [illegible] و بچه را [illegible] از این [illegible]

گوید و [illegible] بچه را [illegible] شده نشود باید که [illegible] ساده با روغن

[illegible]

ستوری با نخست کرده در دهن ... این ... را امید بود ... شود

زهر ... [illegible] پیر ... دم ... روغن ... کرده ... [illegible]

... بود ... [illegible] ... این ... را امید ... بود

خفقان ... باشد والله اعلم ... [illegible]

... حواری ... [illegible] ... العصو ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... گوید ... [illegible]

... [illegible] ... کشید ... [illegible] ... و ... [illegible]

... [illegible] ... و صندل ... [illegible] ... شده ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... نخست ... [illegible] ... علاج زهر ... [illegible]

... [illegible] ... و ... [illegible] ... کرد

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

و ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... و ... [illegible] ... والله اعلم ...

ابدینک حساب کرده چون شیخی سوزن بزند [illegible] باید که محکم [illegible] کرده به روغن [illegible] کند

[illegible] بنده [illegible] کنند دفع زهر خورده بدن روغن [illegible] شهد [illegible] و شیر [illegible]

[illegible] روغن [illegible] وغیره مرکب [illegible] [illegible]

پوست [illegible] را سر کرده بنهند [illegible] بسیار فایده دارد [illegible] چون

مار دست و پای [illegible] از محل لدغ چهار انگشت [illegible] باید [illegible] محکم [illegible] که

زهر [illegible] بالا نرود [illegible] زهر مار [illegible] افسون [illegible] زهر [illegible] خورده

[illegible] زهر [illegible] افسونها را اثری تمام است چون مار [illegible] محل

[illegible] باید که محل لدغ را بمکند [illegible] دهند [illegible] غلبه اثر زهر فرو نشیند [illegible]

[illegible] اما چون مار [illegible] گزد [illegible] لدغ [illegible] زهر [illegible]

است [illegible] طشت خاک را در دهن اندازد [illegible] محل لدغ را بمکد و خاک را

که زهر آلوده [illegible] بیرون اندازد و محل لدغ را [illegible] بلند [illegible] دست

[illegible] هر دو دست [illegible] اطراف سر [illegible] [illegible]

[illegible] لدغ [illegible] [illegible] زهر [illegible] دفع زهر [illegible]

[illegible] رگ عضوی [illegible] زهر [illegible] خون بیرون آید [illegible]

محل لدغ [illegible] صندل و [illegible] [illegible]

[illegible] دفع اثر زهر نافع [illegible] چون [illegible]

[illegible] دفع اثر زهر مقداری [illegible] آزاد [illegible]

اندرون

[illegible] مقدار دو حبه [illegible] شیر [illegible] اگر [illegible]
[illegible] دفع [illegible] حمل [illegible] روغن [illegible]
[illegible] دفع [illegible] حمل
[illegible] دفع [illegible]
[illegible]
[illegible] آن
[illegible] دفع [illegible]
[illegible] یک ماه و [illegible]
[illegible] ده ماه [illegible]
[illegible]
[illegible] دفع [illegible]
[illegible]
[illegible] حمل [illegible]
[illegible] دفع [illegible]
[illegible] قرص [illegible]
[illegible] شربت [illegible]
[illegible]

چون خشم معده منی جلی شد و ... [illegible] ... که ... زهر دفع کرده ... [illegible]
... [illegible] ... فلفل ... [illegible] ... ساده ... [illegible]
... [illegible] ... بیرون ... [illegible] ... زهر ... [illegible]
و ... [illegible] ... دفع کردند ... [illegible]
و ... [illegible] ... ست ... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible] ... بیرون ... [illegible]
باید دفع شود ... [illegible] ... دارو ... [illegible] ... خانه
... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible] ... معده ... [illegible] ... زهر ... [illegible]
... [illegible] ... دفع کردند ... [illegible] ... زهر ... دفع کردن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... طعام معده ... [illegible] ... کردند

... [illegible]

در دفع زهر موش [illegible] که باشد [illegible] و فصل [illegible] روغن [illegible]

گرم [illegible] بعد [illegible] باید [illegible] محلل [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] و [illegible] کند [illegible]

[illegible] که [illegible] باید [illegible]

و [illegible] باید [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نافع [illegible] و [illegible] را [illegible] کند [illegible]

در دفع زهر [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در دفع زهر [illegible] که [illegible] نافع [illegible]

کردن [illegible] طبیعت [illegible] [illegible]

[illegible] مذکور [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] در محلل [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] دفع زهر [illegible]

که [illegible] چون [illegible] باشد [illegible]

[illegible] محلل [illegible] خوردن [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

سکنجبین و ماءالجبن ... کم ... آن ... باد اول کرده صحیح ... که مسکه از بینی
بر ... شوند ... آن ... که بول ... دفع ... و ... باران ... شده افتد و دران ... معنی که ... ان
و ... مده ... بوده شده ... که ... در آن زمین ... اند ... تر ... مجرب
... ولی ... معلوم ... و علم ... ... و ... هر ... و ... پیدا ... شد
... و ... و ... باد ... و ... و ... و فازه ... اسد
کنند و کم آن ... و بلاد را از ریح و ... از ... دار ... اند ... و
... مجرب ... کند ... و ... را ... شده ... اکثر
... بالا ... مجرب ... شده ... صحیح ... و
کرد براد ... کلماره ... خون ... شده ... و ... و ...
... مجرب ... صحیح ... کنند ... برد
و ... از ... که ... مجرب ... نافع ... طاوس
بردم ... و ... کرده ... و دوان ... کرده
نافع ... دفع ... و از ... مجرب ... زده
... باشد ... و ... نافع ... عنکبوت ... و آن
... و ... و لیکن ... کردن ... اول
... دفع ... و امراض ... دفع ... را
... مجرب ... را ...

... در ... اول

و در بعضی [illegible] کنند و در چشم [illegible] کنند که از [illegible] و [illegible]

و الم حادث گردد و بعضی روز به روز [illegible] گردد و [illegible] [illegible] زود [illegible]

نوع از این نوع ضماد و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

بعمل آید [illegible] و [illegible] [illegible] العلوم [illegible]

[illegible] و چشم [illegible] [illegible] نوع [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible]

بعمل آید [illegible] از [illegible] العلوم [illegible]

[illegible] و در [illegible] و [illegible] و کام [illegible] گردد و [illegible] و [illegible]

[illegible] وقت [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] کشند و [illegible] [illegible]

[illegible] گردد و [illegible] گردد و [illegible] سیاه [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] بعمل آید [illegible] و [illegible]

[illegible] گردد [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]

و [illegible] حادث گردد [illegible] نوع [illegible] و [illegible]

[illegible] گردد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نوع [illegible] گردد [illegible] نوع [illegible]

نیست بلکه بعد از هیچ ظهور میکنند ... در میان ... از هم اول روز [illegible]
بلکه بعد از [illegible] زهر ... کرد دوم روز ظهور اندکی میکند و سیوم روز [illegible] میکند
و چهارم روز [illegible] بیشتر ظهور میشود پنجم روز [illegible] تا [illegible] شوند
میکند و ششم روز در وجود [illegible] میکند تا آنکه [illegible] بهم میرسد روز هفتم
وجود را گرفته سرایت در آن کرده هلاک میسازد هر آنکه این هشت نوع اگر [illegible]
طبیب را شاید بعد دفع آن از طرف خود تقصیر نکند و کسی باید چون خواهد که بجهت
علاج کند باید که گوشت فاسد را در محل گزیدگی با نشتر یا آلت آهن که تیز باشد
[illegible] دور کرده [illegible] داروهایی که تیز باشند بریده دور کرده باشند بعد از آن
دانه‌های که [illegible] باشد بریده دور کنند بعد از آن داروهایی که مزیل زهر باشند
و نمک [illegible] آمیخته بر محل گزیدگی [illegible] بعد از آن اثر این هشت نوع [illegible]
شوند زایل کرده باید که مزیل زهر [illegible] حادث یافته
اند بکار برند بجهت دفع زهر این هشت نوع داروهایی که مزیل زهر [illegible] میباید
[illegible] میباید [illegible] کرده در دهن [illegible] نیز بکار میباید [illegible]
تمام [illegible] بدین مرض [illegible] در دفع هشت نوع این [illegible]
تمام دارد اگر [illegible] محل گزیدگی [illegible] پیدا آید [illegible]
[illegible] چهارم [illegible] که [illegible]
بود دوم آنکه [illegible] بسیار [illegible] حاصل آید [illegible]

[illegible] که [illegible] چندروزی [illegible] چهار [illegible] خوردن [illegible] و شیره [illegible]

[illegible] صبح [illegible] چیزها [illegible] حاصل

[illegible] سبب [illegible] مرضی و [illegible] خون [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] سرد و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] قوت [illegible] و مردم [illegible]

از [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] شیر [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] شیر [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] خورده [illegible] شیر [illegible] قوت [illegible]

[illegible]

از آن شهید دیگر و روغن [illegible] [illegible] و [illegible] پیدا [illegible]

بوی خوش در [illegible] آورد و بهر [illegible] را همچو قوت جوان قوت باه [illegible]

[illegible] بجهت [illegible] و [illegible] شده و در [illegible] ماده و امراض [illegible]

و لقوه [illegible] و بعد از [illegible] قوت باه [illegible]

ماند [illegible] الله [illegible]

برگ [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] چند [illegible] باشد [illegible] چون [illegible]

کرد [illegible] [illegible] سیاه [illegible] شده [illegible]

او [illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] سیاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

باشد [illegible] در او [illegible] مدت [illegible] بعد از [illegible] کند [illegible]

[illegible] [illegible] باشد [illegible]

[illegible] دارند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] [illegible] قوی [illegible] روی [illegible]

دیگر نسخه میشوند مراد ... [illegible] شیشه ... مسکره مجوف مرهم ... سیاه راست و پیاسته دراز و ند

ایمن نواخته با مسکر عالمند واو نیز را ... تا یکماه ... معده ... طلا کرده موی

سیاه کرده ... [illegible] ... ابو ... [illegible]

یک ... با ... و ... [illegible] ... نواخته ... شند

... [illegible] ...

... [illegible] ... معده ...

... [illegible] ... معده ... دراز و ند

... داد ... [illegible] ... سیاه

کرده ... [illegible] ... از ...

این ... [illegible] ... کرده باشند ... دراز ...

... [illegible] ... تمام ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... معده ...

... [illegible] ... معده ...

... بالای ان ... [illegible] ...

... [illegible] ... معده ...

سیاه کرده ... [illegible] ... کرده

این معجون را کرده [illegible] گیرند یک سیماب که در دو [illegible] چند محکم [illegible]

کرده معجون را [illegible] با شیره هیچ جوزی آب و تکلیس بار کرده تا آنکه [illegible]

گوشه دارد و [illegible] علاوه بودن [illegible] خلط [illegible] گرد داروها [illegible] گرده جاه

بیند و آنکه بار [illegible] کرده [illegible] با تلیس کرده و در وقت [illegible] انداخته باشی [illegible]

خون [illegible] کرده [illegible] دارو [illegible] کشیده [illegible] دله

مقدار [illegible] باشد و در وقت [illegible] خوردن دهند بالای آن جوز [illegible] با دوغ

و از دیگر [illegible] سید [illegible] کرده و [illegible] و [illegible] دهند

[illegible] دفع کرد این را [illegible] سیماب و [illegible]

[illegible] گذشته و [illegible] در [illegible] انداخته باشند [illegible] کرده [illegible] [illegible]

[illegible] انداخته [illegible] گرده [illegible] کرده [illegible]

[illegible] خوردن دهند [illegible] کرده و [illegible] کرده

و [illegible] دیگر [illegible] این را [illegible] سیاه [illegible] با

در [illegible] انداخته [illegible] کرده [illegible] این [illegible] کرده

پس [illegible] انداخته [illegible] القدر [illegible] کرده [illegible] نهاده

[illegible] روز [illegible] زیاده [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کرده [illegible] کرده [illegible] کرده

[illegible] نهاده [illegible] و [illegible] داده [illegible]

[illegible] معنی کرده‌اند [illegible] گفت [illegible] ۵

[illegible]

[illegible] که تا یک سال [illegible]

[illegible] معنی [illegible] بماند [illegible]

کتاب [illegible] شود [illegible] کسی [illegible] الا [illegible] معنی باید

کتاب یک سال یک [illegible] شود و روز [illegible] سال [illegible]

و [illegible] در سال یکی [illegible] نوبت کند [illegible] کسی [illegible]

عمل [illegible] بماند [illegible] و [illegible] الا [illegible]

[illegible] در [illegible] دل [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] چهار [illegible] شود [illegible]

[illegible] روز [illegible]

[illegible]

[illegible] ماه [illegible]

[illegible] سیاه [illegible]

[illegible] کرد [illegible]

[illegible]

نیمی با سیم گداخته باشد کرست شود و بعضی از سنگ شده ... شود و پس
کلی به کنند صاف کرده ... نیم ساعت و ... زر که سبب با جلد ...
زر و ... سیماب بگیرد و در کهربا بگداخته با شیره لیمو در ماند ان سیم گرفت تا رنگ
بیرون زرد شود الکحل ... بر دو کند یک کیل را صاف کرده
بگیرند با شیره ... بیست و ... در شام ... از ...
سر به ... بگذارد ... بیست و یک جلد ... باز ...
به ... چهار ... نیم ... زر نیست کرد ... با جلد ...
... باشد ... چون سرد شود ... که ان ...
کرده و در کهربا انداخته شیره لیمو در ماند سی روز با جلد ...

زر طبقها ...
...
...
... طبقها ...
... که ... اولا ... در کهربا گداخته با شیره
... طبقها ...
و در ... بالا ... کند ... با جلد ...
عمل ... بس ...

خاک معدنی ... در زرنیخ ... بپوشانند و بعد ... بسته ... بسیار ...
بیرون ... آن ... بار کنند و ... یک ... بسیار ... ماشک
... کنند ... یک ... از ... [illegible] ... کرده ...
... بعد از ان ... که ... را ... کرده ...
... [illegible] ...
... بعد ...
... [illegible] ...
...
... [illegible] ...
...
سفید ... بعد از ان ... زرد ...
کشتن زرنیخ و سفید کردن زرنیخ ... ساخته ... در زرنیخ ...
... بعد از ان ... کنند یک که ...
... کنند ... بالا داده ... کنند ...
... بگذارند ...
کنند ... بالا داده ... کنند ...
... کشتن ...
... زرنیخ ... کرده ...

و اشکال ... مذکور در شیشه کرده در تنور نهند قلعی آن خاکستر شود تا آنکه خاک سرخ رنگ شود
و سیم ... خاکستر مذکور ... ... بان بیامیزند با سرکه ... سحق کرده ...
و در شیشه ... دوم بالا ... کنند ... گلکت ... گیرند گلحبت ... [illegible]
عمل ... مذکور ... کشته گردد کشتن قلعی ... [illegible] ... و ...
... ... سحق ... مذکور ... بیرند و ... [illegible]
... خاکستر شود ... ... قلعی ... گردد ... ... بیامیزند با ...
با یک ... سحق کرده ... ... و ... ... داده ... کرده ...
... گیرند گلحبت ... ... زرنیخ ... ... تا آنکه ... [illegible]
... بدین عمل قلعی کشته گردد کشتن فولاد ... فولاد ... کرده ...
... با شیره ... ... سحق ... ... بالا ...
... ... کنند ... گلکت گیرند گلحبت ... ... دو کرت ...
... با شیره ... سحق گردانند و شش کرت با شیره ... ... [illegible]
... ... دوازده ... ... شش کرت با شیره
... کرده ... ... بدین عمل آهن کشتن فولاد آهن ... ... کنند
... ... با شیره ... سحق ... ... [illegible]
... ... عمل ... ... گلحبت ... ... آهن کشته گردد ... [illegible]
... با شیره ... ... کرده گلحبت ... بدین عمل ... آهن کشته گردد کشتن ... [illegible]

پاک کرده مکید ... کنند تا صاف شود و حصه ... باشند در کیل اندازند و تکلیس کنند و باز

آهن ... بان بیامیزند و با شیره ... تحقیق کنند و ... در میان

آن ... بیاض فرو ... کرده بنشینند ... تا ... گردد آنگاه

... بسیار ... از آن ... کلس کرده ... هفت روز ... کنند و ...

... هفتم روز ... [illegible] ... کرده ... [illegible]

... [illegible] ... اگر ... اندازند ... و بالا ... بنهند ... طریق ...

... [illegible] ... و ... با شیره ... طریق ... آهن ... کرده

و ... [illegible] ... اگر ... با شیره ... کنند ... روز

... [illegible] ... کنند در ... بنهند و ... از آن ... [illegible]

گردد ... [illegible] ... و ... بدین عمل ... بنهند ... طریق

... [illegible] ... و با آبهای ... [illegible]

... و ... [illegible] ... آن ... [illegible]

... [illegible] ... بر شیره ... و ... [illegible]

... [illegible] ... روز ... [illegible]

اندازند و ... [illegible] ... که ... [illegible]

... آید ... [illegible] ... از آن ... [illegible]

و ... [illegible] ... با شیره ... روز ... کنند آنگاه ... خورد

ر ساخته بریکهای آن بالای جلد نهند با حکم شنی کشت دهند تا سر در شیشه بالا
باشد آنگه سحق کرده وزان با نشادر ساخته بریکهای آن بنهند کیزه بجای آنکه بالا
آن بالا نهند با حکم شنی کشت دهند همچنین باشد تا آنکه هر دو بنهند با هم
پس تمام شود آنگاه و جنس با جوش بر روی سحق کرده بدهند بدین عمل حل کنند کرده
چندان حل کرده شود تا بدین روغن شود که آنچه از آن باشد بان جامد نشود در او کرده تا
نهند تا آنکه تمام روغن شود و بعد از آن منعقد شود بکار برند از غنیمت این عمل بر جوان
و اینها بسیار است عمر او بیفزود قوت ماده حاصل آید کشتن سیماب
از آنکه در ماهی چون کند از آن را بهوای کوبند نشادر و سیماب کرده کنجاره کیرد بر هر نه
حل باشد هم نخست و قند و نمک سنگ در بوته کلی در روغن شود بر بشید از آن هر چند
تا بر آید ابتها که نشست سیماب عقد شود که نخست سحق شود در بوته حل کرده بهر کس
بوره زرکار بسیار سازند در بوته حل کرده بر آن نهند بیرون و نیز بدان منعقد این عمل
بیرون نماید آنگه صاف کردن و جابر کرد انیدن سیماب سیماب و خرقه
از آن بر بوته با سیر جماست کنند و سیماب در آن بماند و صبر کرده مکاهم نشود سرکه
با آهک بالغین ... سر بر نهند و سرکه را نحاس تا سنگ و کوزه یک
با بیرون و کوزه با ... با سیره زیر ... حل کنند آنگاه با سرکه تهی کند
بجای عمل صاف کرده ... درو کثیل اندازند با نمک سنگ که نمی از آن بشید با سیره
همین یک ... با پیه و صادر ... که تا یک ... سیماب ... کرده با سرکه ...

سحق کنند بعد از آن سیماب [illegible] با کلان [illegible] سحق کرده شده [illegible] کرده
[illegible] کنند [illegible] نهند [illegible] را [illegible] گوگرد [illegible]
[illegible] و سیم [illegible] کردند [illegible]
[illegible] زیر آتش [illegible] سوراخ [illegible] کرده [illegible]
کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] سوراخ [illegible] آب [illegible]
[illegible] زیر آتش [illegible] سیماب [illegible] کرده [illegible]
بهتر صاف شود [illegible] صاف کردن [illegible]
[illegible]
[illegible] صاف کرده [illegible]
شنگرف [illegible] سیماب [illegible]
کرده چون خواهند که سیماب را از شنگرف بکشند باید که [illegible]
[illegible] سیماب [illegible]
آتش [illegible] سیماب [illegible]
[illegible]
[illegible]

اندازند و چون سیاه کنند چنین عمل سیماب کرسنه کرده باشد همه نبود و اشکال
کرسنه که گفته شد آنست که طلق زرنیخ و مانند آن را از آب سیماب با آنها با سیماب
بار کرده در کیسه اندازند و سخت کنند و معلق در شیشه سیماب را وزن کنند چون تمام
وزن او هم بر خود باشد بواسطه اختلاط و قبض زیاد کند همه مانند کرسنه
کشته سیماب که گویی کشتن را مانند نی گویند با ارزیز و تنکار کرده شده بار زد
سحق کنند از این عمل کرسنه کرده ... کشتن سیماب باید که سیماب را با ورد خ...
و کبریت و کند کهنه بو صابون کرده باید که یک حصه سیماب باشد باید که بار کرده و در کیسه
اندازند با زرنیخ و مانند آن یا یک پاس سحق کنند و در شیشه که از گل حکمت
گرفته باشند اندازند یا جام یا چوب یا آهنی و در آتش در آرند و دهن را نیز
گل حکمت بگیرند اگر آن شیشه مذکور را در دیگی که تمام رخنه کرده باشند باشد یک پاس
به یک ترکنند چنانکه به یک تکلوی شیشه برسد و در دیگ آن ش...ند و زیر شیشه ...
پاس آتش کنند و لیکن ابتدای آتش نرم کنند و به تدریج زیاده کنند چنین عمل سیماب
کشته کرده ... اگر وزنه با سیر گیتو بر سحق کنند از آن بوته با سرپوش سازند و در آن
نهاده حبس کنند و با جگله نسفتی ... معقد ... اگر بیخ ... باشد ... عمل سیماب کشته
والله اعلم و احکم بالصواب ... در ساختن شراب آتش و آسیب
و بالا و بعد ما تکلیف یار ... که رنگین بود و بر یک ... گل ... شیشه ... و
... و زیارت ... برنگ ... رنگ ... و نیلوفر ... و صمغ عربی

کبریت زرد

کرد یک شب [illegible] دویست و پنجاه و شش درم باشد [illegible] کرده یا [illegible] درم [illegible]
کم چند باشد [illegible] و هلیله کرد [illegible] را بدهند [illegible] تا یک [illegible]
[illegible] درم آب [illegible] بر [illegible] کرده تا یک ماه در [illegible]
بعد از آن بنوشانند [illegible] رنگ [illegible] سیلان منی [illegible] بواسیر [illegible]
دفع شود [illegible] درم [illegible] و [illegible]
و موی [illegible] هر یک [illegible] چهار درم و هشت [illegible] شش صد درم [illegible] سیاه بگیرند
جمله را در [illegible] چوب [illegible] تا یک ماه در کاهت [illegible] بعد از آن [illegible]
بنوشانند [illegible] رنگ [illegible] و سیلان منی و بواسیر [illegible] دفع شود
[illegible] امراض شکم و بواسیر [illegible]
طعام [illegible] و مرض [illegible] دفع کند [illegible] شش صد چهار درم [illegible]
[illegible] تا یک ماه در کاهت [illegible] بعد [illegible] بنوشانند [illegible]
درم [illegible] بیست درم [illegible] دارچینی [illegible] چوب [illegible]
را [illegible] و [illegible] چوب [illegible] رخت [illegible]
یک [illegible] درم صندل [illegible] و [illegible] هر یک بیست هشت درم
[illegible] کرده [illegible] چهار [illegible] هشت درم آب [illegible]
بنوشانند [illegible] یک هزار [illegible] آب [illegible] جا [illegible] در [illegible]
[illegible] دو صد و پنجاه [illegible] چهار هزار [illegible] شش صد درم [illegible]

سنبل و فلفل هر یک سه درم حب النیل و ترنج و دار فلفل هر یک [illegible]
و چهار درم تخم ... هر یک هفت و چهار درم ... با کتیرا ... دو درم ...
جالینوس ... که شیره ... سودا از بن سیلان منی ... و ...
و امراض ... و سنگ ... و اسپغول ... و دو ... جمع کرده ... با ...
... و سنبل و ... هر یک چهار صد و چهار درم ... و ...
درم ... و ... و ... هر یک ... و بهار ... و ... دو چاب ...
کاسنی و ... زیره و ... سیاه و ... و ... و ... و ...
و ... و ... با ... و ... اسپغول ... و ... هر یک
... کاکنج ... هر یک ... دو درم ... کوفته ... کرده و در آب
... و ... اندر ... ادویه ... تا آب ...
... و شش ... صد درم قند سیاه ... ده درم ... کاکنج
دبال و ... و جوز بویا و ... زنجبیل ... و ... هر یک ...
و دو درم ... شیرین ... کرده ... تا ...
... کنند و ... سنجی ... شیرین ... ماء ...
... این مرض ... طعام ... و ... هر کدام ...
باشد ... و ... و ... سیلان منی و نقصان ...
و امراض شکم و نقصان ... و امراض شکم و سنگ مثانه ... و ...

ودیگر

و جهت دفع گزندگی [illegible] بود و [illegible] از [illegible] و از چوب [illegible]

و [illegible] با [illegible] بکشد با صواب

فایده دفع خشکی معده برگ جای را [illegible] برابر آبهای خشکی [illegible] گردد می باشد [illegible] کشند

و با [illegible] از بن خشکی معده دفع بود فایده دفع امراض چشم [illegible] و کام و [illegible]

و زخمهای [illegible] جوشش [illegible] با جوشش [illegible] علاج [illegible]

[illegible] دفع بود فایده برای چشم [illegible] سازند [illegible] گرم [illegible]

و [illegible] روغن [illegible] گرفته [illegible] گرفت [illegible]

[illegible] سبل [illegible] نشود و این سبل [illegible] در چشم کشند و از این سبل چشم [illegible]

کرده می باشد [illegible] در چشم کشند [illegible] شود این را

دفع [illegible] و درد [illegible] دفع بود فایده [illegible]

[illegible] را با [illegible] آسکرده [illegible] بریزند [illegible] کشند از بن [illegible] درد [illegible]

دفع بود فایده دفع باسور [illegible] با [illegible] چند

باشد [illegible] با روغن گاو [illegible] کرده [illegible] سازند و [illegible]

درد [illegible] از بن باسور [illegible] باشد [illegible]

[illegible] دفع بود فایده دفع [illegible]

باشد [illegible] برابر [illegible] کشند با [illegible]

[illegible] با [illegible] برابر [illegible] کشند دفع بود [illegible]

جمیع انواع جرب نافع آید فائده دفع علت ریزش که باقی باشد و ریزش کهنه و قوبا

دنبل و طول ... وی باشد آمیخته با روغن گاو بنوشانند ازین مرض که مذکور

که باقی باشد دفع شود فائده کنجد ... صاف ... سه درم ... با روغن ...

مرض ... را با ... بخورانند ... نیم با ... دفع ... چون یک ماه بکار برند

... دفع شود فائده هلیله ... را ... کرده بر عضو ... کنند ازین مرض که

... اگرچه با درد باشد فی الحال دفع شود فائده جو ... و ...

... برابر گرفته ... کرده بخورانند اسهال آورد و ... نافع آید

این ... زخم ... درد بسیار کند باید که روغن ... گرم

کرده باشند بر زخم ریزند فائده جهت دفع ... قبض ... در ... انداخته ...

... را با ... آمیخته ... قبض ... کنند ازین ... که باشد

دفع شود فائده ... را با آب ... کرده ... قبض ... کنند ازین درد ...

دفع شود فائده ... برگ ... با ... پوست انار ... بسیاری ...

... ازین ... که باشد دفع شود فائده ... را با آب ... کرده

... مذکور ... کنند ازین ... اگرچه با درد باشد ... دفع شود

دفع علت ریزش ... باشد ... و ... و انگور ...

... باشند ... آمیخته بخورانند ازین ... مذکور که با ...

دفع شود ... و ... باشد دفع شود فائده دفع ... ریزش که با ...

باشد باذن الله و علاج شقاق و دفع سیلان و ... و بجهت تخم ... بجهت اسهال باشد بقدر
بنوشانند ازین ... با روغن ... باشد دفع شود باذن الله و دفع بجهت سپند در
دو نیم ... و دفع ... و کباب ... بکشند و ... یک ... ساوی ...
... با روغن ... امتحان ... سوده ... ساییده ... بر ... اندر
مریض ... بنوشانند ... و ... کنند و ... دفع شود باذن الله
دفع ... زرد ... و ... ساوی ... سبز ... ماده گاو ...
مریض بمالند ... دفع گردد باذن الله ... و ... ساوی ...
... مریض ... بخورانند ... دفع شود باذن الله ... دفع ... ماده گاو و
... بر اندام ... ازین ... دفع شود باذن الله ... بخور ...
و ... بر ... شود ... بر اندام مریض بمالند ازین ...
دفع شود باذن الله دفع ... و ... ماده گاو ...
بنوشانند و ... مریض را بنوشانند ازین ... و ...
... ساوی ... بخورانند ازین ... و ...
اندام ... دفع شود باذن الله ... و ... ماده گاو
... بجهت ... بخورانند ازین ...
دفع شود باذن الله دفع ... سبز ... مریض را ...
... دفع شود باذن الله دفع ... که در پای ...

کیفیت [illegible] روغن [illegible] بسیار نافع بود [illegible] روغن [illegible]

و بسیار [illegible] ستوران با حکیم [illegible] گرم کرده [illegible] گشنیز [illegible]

[illegible] اینها [illegible] [illegible] کرده [illegible] باشد [illegible]

بهبود مریض [illegible] دفع سنگ مثانه [illegible] برگ [illegible] آس کرده با شهد [illegible]

را [illegible] بخورانند از بن سنگ مثانه [illegible] شکسته بیرون آید [illegible] دفع [illegible]

با عصاره بیخ [illegible] آس کرده مریض را بنوشانند از بن سنگ مثانه [illegible] که [illegible] شود

[illegible] بیخ کلکوره [illegible] مقدار سه درم با شهد [illegible] مریض را [illegible] بخورانند

از بن سنگ مثانه [illegible] که باشد دفع شود [illegible] دفع درد دل [illegible] را [illegible]

[illegible] مریض را بخورانند از بن [illegible] دل که باشد [illegible] سودا [illegible]

دفع سوزاک [illegible] شیر [illegible] سیاه انداخته بنوشانند از بن [illegible] که [illegible]

دفع شود [illegible] خون حیض [illegible] بسته شود [illegible] بیخ [illegible] کوب کرده ده درم

درم با آب و شیر انداخته بنوشانند [illegible] صاف کرده [illegible] بریان [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] برابر گرفته دو درم در آب [illegible] انداخته مریض را بنوشانند [illegible]

[illegible] بیخ [illegible] خون حیض که بسته باشد روان گردد [illegible] دفع اسهال [illegible]

[illegible] کرده [illegible] باشد [illegible] پوست انار را با عصاره بیخ [illegible] آس کرده [illegible]

[illegible] رسانند [illegible] شیر [illegible] انداخته [illegible] شیر [illegible] بنوشانند فایده مذکور حاصل آید

پوست بیخ کلکوره با عصاره بیخ آس کرده مقداری [illegible] انداخته بنوشانند [illegible]

بیرون باشد مفید بود و کاه کف دریا را کف آس کرده بر جراحت ریزند چون باز [illegible]

آس سماق و مازو [illegible] و فوفل خشک آس کنند و بعد [illegible] در ترنج فلفل کرده [illegible]

زنجبیل آس کرده بمالند [illegible] و شکر [illegible] لب [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] بوده [illegible] و ماری [illegible] و ترنج [illegible] نمایند و

بیخ [illegible] بمالند این چنین [illegible] چون [illegible] دندان [illegible] [illegible] گرده [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] گرم [illegible] شکر [illegible] ازین [illegible] دفع شود [illegible]

[illegible] که از [illegible] [illegible] آس کرده [illegible] باشد [illegible] گرده [illegible]

[illegible] کنند [illegible] فایده [illegible] [illegible] [illegible] بسیار [illegible] باشد

اشیای [illegible] آس کرده با روغن [illegible] و آمیخته [illegible] محل [illegible] ازین [illegible]

کمافند [illegible] و [illegible] [illegible] کرده [illegible] باشند [illegible]

[illegible] یکی [illegible] [illegible] دفع شود [illegible] [illegible]

و با [illegible] که [illegible] [illegible] کرده [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] تخم [illegible] چوب [illegible] و آب لیمون سائیده در میان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و بیک [illegible] و [illegible] بمالند در میان [illegible]

[illegible] [illegible] دفع [illegible] تخم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] انداخته [illegible] که در [illegible] [illegible] [illegible]

را با روغن [illegible] آمیخته [illegible] بمالند [illegible] مذکور دفع شود [illegible] [illegible]

بیدو [illegible] تخم [illegible] برابر باشد هر یک را با آب آمیخته کرده [illegible] ساییده [illegible]

[illegible] آب است که [illegible] شود [illegible] رفع شود [illegible] دفع است [illegible]

بیکباره که ضربت [illegible] نتوانند [illegible] را با روغن [illegible] طعام خورانند

[illegible] خود بریان کرده [illegible] گرفته ساییده [illegible]

[illegible] و پای [illegible] شود [illegible] تخم [illegible] را با [illegible]

بخورانند [illegible] باشد رفع شود [illegible]

و [illegible] یک [illegible] آمیخته کنند [illegible] با [illegible]

[illegible] بالند [illegible] رفع شود [illegible]

دفع [illegible] با آب گرم [illegible] کرده [illegible]

[illegible] تخم [illegible]

[illegible]

[illegible] افیون خالص و جوز [illegible]

[illegible] دفع است [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] اگر [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] با آب آمیخته کرده یک [illegible] بخورانند [illegible]

استعمال [illegible] دفع شود [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] خاکستر [illegible] با روغن تخم [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا درست نمی‌شود [illegible] که بود سیماب زعفرانی و زر و سیم [illegible] کرده [illegible]

و تقیب طلا ساز [illegible] عورت [illegible] این عورت [illegible] مرد شود [illegible]

حاصل آید [illegible] نمک [illegible] کبوتر [illegible] سیماب

[illegible] طلا [illegible] عورت [illegible] حاصل آید [illegible]

[illegible] کرده [illegible] زرنیخ [illegible] طلا شد

زرنیخ را [illegible] مرد شود [illegible]

[illegible] عورت [illegible] زرنیخ [illegible]

[illegible] عورت [illegible] زرنیخ [illegible] طلا کنند [illegible]

[illegible] عورت [illegible] زرنیخ [illegible]

[illegible] حاصل آید [illegible] عورت [illegible]

[illegible] عورت [illegible]

[illegible] زرنیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طلا [illegible]

[illegible]

[illegible] عورت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible] چهار [illegible]

[illegible]

[illegible] چهار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible] ستون [illegible] ستون [illegible]

[illegible]

[illegible] می‌توانند [illegible]

[illegible] چوب [illegible]

گرفته و نیم سیر زر طلا کرده باید خورد [illegible] او شود [illegible] در خانه که مرد و زن و خویش و بیگانه [illegible]

آن را در اطراف خانه بپاشند میان آن زن و شوهر محبت شود [illegible] چون طلا و آویشن

و گلوله [illegible] علم را یکجا کرده [illegible] کنند و بالای برگ تنبول [illegible]

یا با برگ تنبول [illegible] بخورانند مطیع و منقاد او شود [illegible] او [illegible]

[illegible] چون [illegible] پوست درخت [illegible] را اس کرده با [illegible]

آن [illegible] با آن [illegible] کرده [illegible] بعد از [illegible] دفع شود

[illegible] چون شخصی [illegible] و برگ [illegible] کرده

اجنبه ساخته بر اندام [illegible] کنند [illegible] دفع شود [illegible] چون شخصی [illegible]

او [illegible] اسپیر و پوست درخت [illegible] کرده اجنبه ساخته

بر اندام [illegible] کنند [illegible] دفع شود [illegible] چون شخصی [illegible] کرده [illegible]

شخصی [illegible] اس کرده اجنبه ساخته بر اندام [illegible] کنند [illegible] دفع شود [illegible] چون

شخصی [illegible] باید [illegible] ماه در [illegible] بود [illegible]

[illegible] سلیمانی [illegible] مذکوره [illegible]

[illegible] دفع شود [illegible] چون [illegible]

[illegible] در مجلس [illegible] چون [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] شود [illegible] چون شخصی [illegible]

[illegible]

[illegible] شکسته [illegible] بیرون آید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible] شکسته [illegible]

[illegible]

[illegible] شکسته [illegible]

[illegible]

[illegible] شکسته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شکم و اسهال از آن زایل گردد [illegible] بادرنجبویه را [illegible] دفع کند [illegible] زیر بغل را [illegible]

[illegible] شکم را [illegible] دفع کند [illegible] دفع علاج درد [illegible] نافع است

موضع [illegible] را [illegible] نافع است [illegible] دفع سنگ [illegible] دفع [illegible] نافع است [illegible]

[illegible] دفع شود [illegible] دفع [illegible] [illegible] دیوانگی [illegible]

است [illegible] [illegible] دفع [illegible] نافع است

[illegible] خوردن [illegible] دفع شود [illegible] اندام [illegible]

[illegible] [illegible] خوردن [illegible] شود [illegible]

[illegible] اندام [illegible] [illegible]

[illegible] دفع [illegible] شکم [illegible]

است [illegible] دفع [illegible] [illegible] نافع است [illegible]

[illegible] [illegible] دفع [illegible]

[illegible] اندام [illegible] دفع شود [illegible] نافع است [illegible]

[illegible] [illegible] اندام [illegible] قوت [illegible]

[illegible] دفع شود [illegible]

نافع است [illegible] قوام [illegible] دفع [illegible] نافع است

[illegible] دفع [illegible] نافع است [illegible]

[illegible] اسهال دفع شود [illegible] نافع است [illegible] دفع [illegible] خصیه [illegible]

[illegible]

سپیدابجیر و روغن گاو و [illegible] کرده بخور [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] بماند

[illegible] پوست درخت [illegible] گرم [illegible]

[illegible]

[illegible] گرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پوست درخت [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] روغن گاو [illegible] گرم کرده [illegible]

ماهی و مانند آن [illegible] باشد [illegible] کنند [illegible] زود آید

[illegible] و مانند آن روغن [illegible] کنند [illegible] زود آید

و [illegible] پسته [illegible] را با روغن مرغ با گرده باشند بمحل نیش ماهی رسانند زهر فرود آید

هر که [illegible] مرجان سنج [illegible] را اسکرد [illegible] بمالند زهر عقربها [illegible] دفع شود

از [illegible] سنج [illegible] نخود بودان را با روغن گاو با گرد [illegible] زهر عقربها فرود آید

و دفع شود از درخت کردن پوست درخت [illegible] [illegible] با کفر یا گرده ان را با آب [illegible]

گرده [illegible] با روغن گاو بگزیدگی [illegible] هر دا از درخت [illegible] هر فرود آید [illegible] اگر [illegible]

[illegible] با [illegible] اندوده [illegible] بر محل گزیدگی زنبور [illegible] که زنبور [illegible] زده باشد [illegible]

[illegible] ساییده [illegible] زنبور [illegible] با سخت [illegible] باشند [illegible] بر سر آن [illegible]

[illegible] چنانکه تمام اندرون [illegible] شود زهر زنبور دفع شود [illegible] اگر [illegible] و نمک

نمک [illegible] با شیر [illegible] پرورده [illegible] بر محل گزیدگی زنبور [illegible] کنند [illegible] دفع شود

محل گزیدگی [illegible] [illegible] والان برگ را با آب [illegible] کرده با روغن [illegible] بر محل گزیده

[illegible] دفع کرده [illegible] بر محل گزیدگی [illegible] کنند [illegible] شود [illegible]

سیاه باشد با بول با روغن گاو [illegible] کرده بر محل [illegible] آن [illegible] باشد [illegible]

کرمها [illegible] باشد تخته کنند [illegible] زهر فرود آید محل مذکور [illegible] گردد [illegible]

که بدست دفع زهر [illegible] دفع زهر [illegible] [illegible] آید [illegible] پوست [illegible]

و برگ [illegible] با گل از درخت [illegible] و از درخت [illegible] بسایند با آب [illegible] کرده بر محل

[illegible] ساییده باشد [illegible] کنند [illegible] آن را [illegible] زهر فرود آید

[illegible] و علاج [illegible] بر محل [illegible] اگر [illegible] ساییده باشد [illegible] کنند [illegible] تا [illegible] دفع شود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]